

و دیگر جاهای بلند را در کنار رودخانه سنکر گرفته گلوله بارانیدن آغاز کردند . در این جنگ شجاع نظام پشاهنگ می بود و خود او از بالای مناره گلوله می بارانید ، و چون در تیراندازی آزموده میبود کمتر تیری از او باآماج نمیخورد . همچنین تفنگداران مرند و قراملک و دوجی در جنگ زبردستی می نمودند .

از اینسوی مجاهدان مناره های مجیدالملک و دیگر جاهای استوار را سنکر گرفته در جلو آنان ایستادگی می نمودند . نگهداری این بخش را باقرخان و مجاهدان خیابان و نویر بگردن گرفته بودند . در امیرخیز و آن پیرامونها ستارخان جلوآنان را می گرفت .

## گفتار دوازدهم

### بزرگ در تبریز چگونه آغاز یافت ؟

در این گفتار سخن رانده میشود از جنگهای تبریز ، از آغاز آن تا هنگامیکه عین الدوله با آنجا رسید و از دیگر رخدادهای آن زمان .

چنانکه دیدیم محمدعلی میرزا برای تبریز نیز نقشه کشیده و بکار **آغاز جنگ و بهم خوردن انجمن** بستن آنرا بدست ملایان و سرکردگان آذربایجانی داده بود . از آنرو در اینجا نیز دولتیان و آزادبخواهان در برابر یکدیگر می ایستادند . روز سه شنبه دوم تیرماه ( ۲۳ جمادی الاولی ) که در تهران بمباران رخداد ، در اینجا نیز دولتیان جنگ آغاز کرده بسرمجاهدان تاخندند . همانا آنان با تهران راه میداشند و از پیشامدهای آنجا آگاه میشدند ، و این بود در هر دو شهر در یکروز بجنگ پرداختند . از تلگرافهایی که در دست میداریم یکی آنست که محمدعلیمیرزا بمیرهاشم فرستاده و از چیرگی خود مزده داده ، و ما آنرا در پایین می آوریم :

« جناب مستنطاب شریتمدار آقا میرهاشم آقا سلمه الله تعالی با کمال قدرت فتح کردم ، مفسدین را تمام گرفتار کرده سید عبدالله را بکربلا فرستادم سید محمد را بخراسان ، ملک المتکلمین و میرزا جهانگیر را سیاست کردم مفسدین تماماً محبوس شما هم با کمال ، قدرت مشغول رفیع مفسدین باشید و از من هم هر نوع تقویت بخواهید حاضر منظر ، جواب هستم جنابان حجج الاسلام سلمه الله را احوال پرسم همین تلگراف را بایشان ، نشان دهید . محمدعلیشاه قاجار »

این تلگراف روز دوم یا سوم بمباران فرستاده شده ، و پیداست که پیش از آن تلگرافهایی در میانه می آمده و می رفته

اگر بنقشه تبریز نگاه کنیم مهرانرود که از میان شهر میگذرد کویهای دوجی و سرخاب و ششکلان و باغمیشه در شمال آن نهاده . همه این کویها هوادار خود کامگی و در دست دولتیان میبود . از کویهای شمال رودخانه تنها امیرخیز هواخواه مشروطه میبود که اگر آنرا بکنار می گزاردیمی بستر رودخانه خط مرزی میان دولتیان و آزادبخواهان بشمار می رفت ، و اینست بیشتر جنگها و خونریزیها در نزدیکیهای این رودخانه رخ داده است . همان روز نخست نیز که دولتیان بجنگ پرداختند مناره های سیدحمزه و صاحب الامر (۱)

۱ - سیدحمزه بارگاهی و صاحب الامر مسجدیست که هر دو مناره های بلند میدارند



پ ۲۱۱

سه تن از مجاهدان تبریز

( دوتن نشسته که یکی از ایشان تقیوف است و در رخت قزاقی میباشد )

از این ایستادگی چه نتیجه خواهند گرفت .

روز سه شنبه ششم تیر (۲۷ جمادی الاولی) باردیگر جنگ با سختی آغاز یافت. در این روز بود که دو سوچند بار یکدیگر را از جا کنده پس راندند و در هر بار کسانی از اینسو و از آنسو کشته گردیدند. خانه حاجی میرزا حسن در نزدیکی بازار نهاده و در این هنگام در دست دوچیان میبود. او چون خود در اسلامیه نشسته «فتوی» میداد دسته‌ای از سواران در خانه او سنگر بسته بنگهداری آنجا می‌کوشیدند، و گاهی نیز فرصت یافته بیرون می‌ریختند و در آن پیرامونها دست بتاراج میکشادند. چنانکه روز پیش بخانه حاجی میرزا علی‌نقی گنج‌ای و بیاره‌ای منازعه‌ها ریخته تاراج کرده بودند. امروز مجاهدان خیابان و مارالان بر آن بودند که ایشان را از آنجا بیرون رانند. اینست فشار سختی آورده پس از جنگ و خونریزی سخت سواران را از آنجا بیرون کردند، و برای آنکه دوباره بازنگردند گذشته از تاراج بویرانی نیز کوشیدند. خانه‌های حاجی ملک‌التجار که در آن نزدیکی، و خود او از بنیاد گزاران اسلامیه میبود، نیز تاراج گردید.

در آنمیان جنگ همچنان پیش میرفت. سواران باردیگر غیرت نموده بمجاهدان تاختند و آنانرا از خانه‌های حاجی میرزا حسن بیرون راندند ولی یکساعت نگذشت که دوباره مجاهدان بازگشته سواران را پس نشانند و با آنجا دست یافتند. در این رفت و بازگشت گذشته از آنکه کسان بسیاری کشته گردیدند، یکداستان دلگدازی نیز رخ داد.

چگونگی آنکه سواران چون بازگشته دوباره بخانه حاجی میرزا حسن دست یافتند، خواهرزاده میرزا آقا بالا خیابانی که تازه جوانی دلیر و خود از مجاهدان می‌بود، از آنجا گریختن نتوانسته خود را در تنگنا دید، و چون سواران نزدیک شدند دوتن را با گلوله از پا در آورد، و خود از ترس جان به بخاری (درون دیوار) پناهیده در آنجا گرفت، و همانا می‌خواست به پشت بام راه یابد. ولی سواران رسیده چند تیری زده او را کشتند و سپس به تنش آتش زدند. مجاهدان چون باردیگر با آنجا دست یافتند و کشته او را باینحال دیدند سخت تکان خوردند. میرزا آقا بالاخان و خویشان او از خشم ندانستند چه کنند همان ساعت تن نیم‌سوخته را بروی تاپوتی نهاده بیرون آوردند، و برای آنکه دژ رفتاری دولتیان را نشان دهند آنرا در کوچه‌ها و بازارها گردانیدند و همچنان بکونسول‌خانه‌ها بردند. سپس میرزا آقا- بالاخان و کسان او بهمین دستاویز بیک سیاهکاری برخاستند:

حاجی میرزا محمد برادر امام‌جمعه جوان آرام و بی‌آزاری میبود، و در این پیشامدها دانسته نیست بهرچه با اسلامیه نرفته و در خانه خود مانده بوده، که مجاهدان او را بادوتن از کسانش که یکی میرزا رضای داش آتانی و دیگری برادر او شیخ‌الاسلام میبودند، دستگیر گردانیده بدست میر ابوالحسن فشنگچی که از سردستان آزادپخواهان شمرده میشد سپرده بودند و میر ابوالحسن آنان را در خانه خود نگه میداشت. تا امروز (یا فردای آن) میرزا آقا بالا و خویشان او، که دیوانه وار باینسو و آنسو می‌دویدند، باین

تا نزدیکیهای فرورفتن آفتاب جنگ بر پا و گلوله همچون تگرگ میبارید. دولتیان که خواستشان پیش آمدن و شهر را گرفتن میبود هر زور می‌داشتند بکار می‌زدند، و چه بسا گامهایی پیش می‌آمدند، لیکن پافشاری مجاهدان را شکستن نمی‌توانستند.

هنگام فرورفتن آفتاب آرامش رویداد، و در آنمیان از راه تلگرافخانه آگاهی از بمباران مجلس و بهم خوردن مشروطه در تهران پراکنده گردیده مایه نومیدی بسیاری از مشروطه خواهان گردید. بسیاری از سردستانان و نمایندگان انجمن سخت ترسیدند و هریکی باندیشه جان و دارک خود افتاد. انجمن ایالتی که می‌بایست در چنین هنگامی پشتیبان مجاهدان باشد و بآنان دل‌داری دهد بهم خورد، و نمایندگان هریکی خود را بنهانگاهی کشید. اجلال‌الملک و بصیرالسلطنه در کونسولخانه روس، و میرزا حسین واعظ در کونسولخانه فرانسه بست نشستند. اینان کار را پایان یافته و مشروطه را از میان برخاسته می‌دانستند. ولی مجاهدان ترسی بخود راه نداده دست از ایستادگی برنداشتند، و کسانی از علی مسیو و حاجی علی دوافروش و حاجی مهدی آقا و دیگران رشته پشتیبانی را از دست ندادند.

فردا بامدادان که باردیگر دولتیان بجنگ پرداخته فشار آوردند، مجاهدان همچنان جلو گرفتند و تا شام جنگ سختی رفت.

روز سوم که پنجشنبه چهارم تیرماه (۲۵ جمادی الاولی) می‌بود همچنان زد و خورد رفت و ستارخان و باقرخان هریکی در جایگاه خود پافشاری نشان دادند.

شجاع نظام و سرکردگان اندازه دلیری مجاهدان را نشناخته چنین می‌دانستند که باندک فشاری شهر را بدست گرفته و آنچه لیاخوف در تهران کرده بود اینان در تبریز خواهند کرد، ملایان اسلامیه نشین که بخون مشروطه خواهان تشنه می‌بودند امید می‌بستند که بزودی آنان را در زیر دست داشته «فتوی» بخونشان خواهند داد. ولی در این سه روزه بنافهمی خود پی بردند. در این سه روزه دانسته شد کار تبریز جز از کار تهران میباشد.

در اینمیان یک گرفتاری دیگری برای آزادپخواهان کوششهای پاخبتانوف کونسول روس می‌بود، که بدستگیری تاجر باشی و دیگر بستگان خودشان، بنام میانجیگری، آزادپخواهان را بدست کشیدن از جنگ و آمرزش خواستن از محمدعلی‌شاه میخواندند، و این فریبکاریهای او مایه سستی بسیاری از آزادپخواهان می‌گردید. لیکن مجاهدان باین نیز پروا نمی‌نمودند.

جنگ همچنان پیش می‌رفت. روزها زد و خورد برخاسته گلوله همچون تگرگ میبارید. و شبها شلیکهای هوایی خواب و آرام از هر کسی می‌ربود. خانه‌هایی که میان سنگرها و پا در نزدیکیهای آنها نهاده بود همه تهی گردیده و مردمش بجای دیگر میکوچیدند ترس همگی را فرا گرفته کسی نمیدانست پایان این جنگ چه خواهد بود، و مجاهدان

شدند که این سه تن را بخون خواهرزاده خودشان بکشند، و هر سه را از میرزا ابوالحسن بازور گرفته بخیا بان بردند میرزا رضا از نیمه راه فرستی یافته بگریخت و جان بدربرد. ولی میرزا محمد جوان و شیخ الاسلام پیر بیگناه کشته گردیدند.

این یکی از سیاهکاریهای مشروطه خواهانست. مجاهدان درباره تاراج خانه های حاج میرزا حسن و ملک التجار دستاویزها می داشتند، با اینحال سردستگان بآن خرسندی ندادند و تا توانستند از آزار و کاپال تاراج یافته در انجمن مساوات گرد آوردند که بجای خود باز گردانند، و در این باره که هیچ دستاویزی نمی بود پیداست که بآن خرسندی نمیدادند. ولی در آن آشوب و نابسامانی جلوگیری نتوانستند. میرزا آقا بالا در سایه همین زشتکاری خود همیشه در میان آزاد بخوانان بدنام میبود.



پ ۲۱۲  
عین الدوله

روزهای یکشنبه و دوشنبه (گویا) بآرامش گذشت. روز سه شنبه آمدن بیوکخان و نهم تیرماه (یکم جمادی الاخری) باز جنگ در گرفت، و در گرما گرم سختی جنگ و تاراج گلوله ریزی سواران پیش تر آمده بخانه های اجلال الملك و معین - الرعايا و امین التجار، که هر سه از نمایندگان دارالشوری میبودند، دست یافته بتاراج پرداختند، (۱) و در اندک زمانی هر سه را از کالا و کاپال تهی گردانیدند. سپس از خانه امین التجار به سرای آقاء که یکی از سراهای بزرگ و آباد بازار تبریز و پراز کالاهای بازگانی می بود، راه باز کرده حجره های بازگانی را با جاروب تاراج روفتند و جز در حجره های خود اسلامی نشینان چیزی را باز نگزاردند. در این سرا بیش از همه فرش های کرمانی می بود و بخشی از آنها بشجاع نظام رسید که بار کسره بمرند فرستاد.

چون این آگاهی در شهر پراکنده گردید مردم دانستند که سواران بهر کجا که دست یابند تاراج خواهند کرد، و بازاریان و بازارگانان حجره ها و دکانهای خود را تهی گردانیده کالاها را بخانه های خود کشیدند، و آنان که نتوانستند بیمناک ماندند.

چنانکه گفتیم ملایان مشروطه خواهان را «بابی» خوانده بسواران می گفتند: «جان مال ایشان حلالست»، و این بود سواران هیچ باکی از تاراج و کشتار نمی کردند. در همان روزها شجاع نظام میرزا ابوالحسن پزشک را که اندک آگاهی از دانشهای اروپایی می داشت و در دوچی می نشست، چون از هواخوانان مشروطه میبود شجاع نظام دستگیر گردانیده بنام آنکه بایست نابودش گردانید. چون تلگرافیکه او بشاه فرستاده نمونه نیکی از بیباکی دولتیان در کشتن مشروطه خواهانست آنرا در پایین میآوریم:

« طهران توسط حضرت مستطاب اشرف سهسالار اعظم وزیر جنگ بخاکهای مبارک »  
« بندگان اعلی حضرت قدر قدرت شهریاری ارواح العالمین فداء میرزا ابوالحسن حکیم نواده »  
« میرزا سلمان حکیم رئیس و مدرس تمام بابیها بوده گرفته دادم تبر باران نمودند »  
« غلام خانه زاد شکر الله »

بایبان (که همان بهاییان خواسته میشود)، در جنبش مشروطه در آشکار بی بسویی می نمودند و در نهان هوا خواه محمد علی میرزا میبودند، و ملایان نام آنان را بمشروطه - خواهان گزارده بدینسان خونهاشان می ریختند.

همان روز نهم تیرماه بیوکخان پسر رحیمخان با هفتصد تن از سواره و سرباز قره داغ، بیاری دولتیان بکنار شهر رسید. چنانکه دیدیم رحیمخان از تهران گریخته به تبریز آمده، و در اینجا مشروطه خواهی از خود نموده سوگند خورد، و از انجمن توپ

(۱) کسانی گفته اند: این تاراجگری سواران پیش از داستان تاراج خانه حاجی میرزا حسن بود و آن سواران بودند که آغاز به تاراج کردند نه مجاهدان، ولی در یادداشت ها همین است که ما نوشته ایم.

وقورخانه و پول گرفت که بقره داغ رفته در آنجا لشکری آراید و بسر شاهسونان رود. نیز دیده ایم که در کشاکش باز پسین مجلس با محمد علیمیرزا تلگراف همدردی بمجلس فرستاد. ولی اینها همه دروغ و فریب میبود. رحیمخان با محمد علیمیرزا نهشهایی می داشت و برای چنین روزی آماده می گردید.

چون جنگ تبریز بزودی پایان پذیرفت شاه تلگراف باو فرستاد که بسراين شهر بیاید. ولی رحیمخان کار را کوچکتر از آن دانسته خود در اهر نشسته پسرش را فرستاد. و این که یکی از دشمنان بنام مشروطه می بود، همینکه رسید و در باغ صاحب دیوان (در شرق شهر) جا گرفت، دست پراهزنی و تاراج باز کرده جلو آمد و شد را بست، و از هر باره در شهر سخنی پدید آمد.

فردای آنروز بیوکخان آماده جنگ گردیده از راه خیابان بشهر تاخت. باقرخان سنگری در میان خیابان پدید آورده دسته ای از مجاهدان را با توپ در پشت آن جاداده بود، و چون سواران بیوکخان بتاخت پرداختند چندان ایستادند که تا به تیررس رسیدند، و این هنگام با توپ و تفنگ بشلیک برخاسته دسته ای را از ایشان بجا انداختند. سواران روی بر تافته گریختند و مجاهدان دنبالشان کرده باز بسیاری را کشتند. از هفتاد تا هشتاد تن سوار کشته گردید و بیوکخان شرمند و سرفکنده بیباغ صاحب دیوان بازگشته بازار تاراج و راهزنی را گرمتر گردانید.

اینروز که باقرخان و خیابانیان با اینجنگ سرگرم می بودند، سواران دوجی فرصت یافته باز بجنگ و فشار برخاستند، و پیش آمده از دم توپخانه تا کوی مسجد همه منازه ها و دکانها را تاراج کرده کالای انبوهی بردند. این خود زیان بزرگی برای تبریزیان بود و چند صد خاندان را بیچیز گردانید.

فردای آنروز بیوکخان با سواران خود، با ممدادان بیاغمیسه تاختند و در آنجا دست بنساراج گشادند. چنانکه گفتیم باغمیسه یکی از کویهای هوا خواه دولت میبود و تفنگداران آنجا در دوجی همدوش دیگران با مشروطه خواهان جنگ میکردند و اینست گمان گزند و زیان از سوی سواران با آنجا نمیرفت. لیکن بیوکخان که کارش تاراجگری میبود جدایی میانه دوست و دشمن نمی گزاشت، و چون دیروز بخیبان دست یافتن نتوانسته بود امروز کینه آنرا از باغمیسه می جست. مردم تازه از خواب بیدار شده و از همه جا نا آگاه نشسته بودند که ناگهان آواز شلیک تفنگ برخاست، و بیکیبار سواران بخانه ها ریخته بیباک و بی پروا بتاراج پرداختند. مردم بیش از آن نتوانستند که دست زنان و فرزندان خود گرفته بیباغها گریزند. سواران هر چه یافتند برداشتند و همه را بار چهار پایان کرده با کسانیکه برای همین خواست همراه آورده بودند بقره داغ فرستادند.

در همین روزها از تهران آگاهی رسید که محمد علیمیرزا مخبر السلطنه را از

والیگری آذربایجان برداشته و عین الدوله را که دشمن بزرگ و بنام مشروطه می بود بوالیگری اینجا برگزیده و او با شتاب روانه گردیده.

مخبر السلطنه از روزیکه به تبریز رسیده بود با مشروطه خواهان بنیکی راه میرفت و این بود نزد آمان ارجی پیدا کرد، و پس از بهم خوردن شهر و پیش آمدن جنگ او خود را بکنار کشیده در خانه یکی از اعیانها میزیست. ولی چون این آگاهی رسید دیگر نمانده از راه جلفا روانه اروپا گردید. از آنسوی محمد علیمیرزا مقتدر الدوله (را همان کسیکه خود را بمیان آزادپخواهان انداخته بود، و این هنگام در دوجی می زیست) بجان نشینی والی برگزیده کارهای شهر را باو سپرد.

باز در همان روزها فوج ملایر که محمد علیمیرزا از تهران فرستاده بوده به بیرون شهر رسیدند.

چنانکه گفتیم رحیمخان کارشهر را بسیار کوچک می شمرد، و از اینرو **رسیدن رحیمخان** خود در اهر نشسته نخست ضرغام وارشد، و سپس پسرش را فرستاد. **به بیرون شهر** برای آنکه دانسته شود، رحیمخان با چه نگاهی با ایستادگی مجاهدان مینگریست تلگراف او را که روز چهاردهم تیر (۶ جمادی الاخری) به پسرش بیوکخان و بضرغام کرده است در پایین می آوریم:

« جناب نصر الممالک و ضرغام نظام با وجود شما محمد قلی (۱) و ستار و باقر، گرفتار نشود جای تعجب است حتماً گرفتار نمایید بقیه سواران الآن روانه میشود در گاه بیکه را روانه نمایید البته سبب نفر ما مور نمایید هر جا باشد حکماً و حتماً بگیریید منتها ده نفر کشته شود در باره آنها بهیچوجه توسط قبول نکرده فردا اگر خبر مرده یا زنده آنها بمن نرسد تمام خدمات شما ناقص است در این باب حرف قبول نخواهد کرد، باز هم تاکید میکنم بطور سخت اگر یکنفر از سوار باحدی از فقرا وضعاً متعرض شود، مؤاخذة سخت از شما خواهم نمود. سردار نصره »

نه تنها رحیمخان کارشهر را باین کوچکی میپنداشت. دیگران نیز همین پندار را میداشتند. همان روز عین الدوله مقتدر الدوله را بتلگرافخانه خواسته در میان سخنان خود چنین میگفت: « این ستار چه قابل است در مقابل اینهمه استعداد در ولایت ایستاده است... »

هر چه بود، چون جنگ بدرازی کشید، و از بیوکخان و سواران او جز تاراجگری و راهزنی کاری دیده نشد، روز شانزدهم تیرماه (۸ جمادی الاخری) مقتدر الدوله ناچار شده رحیم خان را بتلگرافخانه خواست و ازو خواستار گردید که خود او به تبریز آید. گویا همان روز بود که رحیمخان پسرش را باهر خواست، و فردا خود او با سواره و

(۱) این محمد قلی که نامش پیش از ستارخان و باقرخان برده می شود محمد قلیخان آغبالغیست که از زیر دستان رحیمخان می بوده و پسر آمده با آزادپخواهان پیوسته بود.

سرباز انبوهی که نکرد سرخود میداشت ، و با توپهایی که از انجمن ایالتی گرفته با خود برده بود ، باشکوه و دیدبه بسیاریه تبریز رسید ، و درباغ صاحب دیوان فرود آمد ، و از آمدن او دشمنان مشروطه به پشتگرمی افزودند .

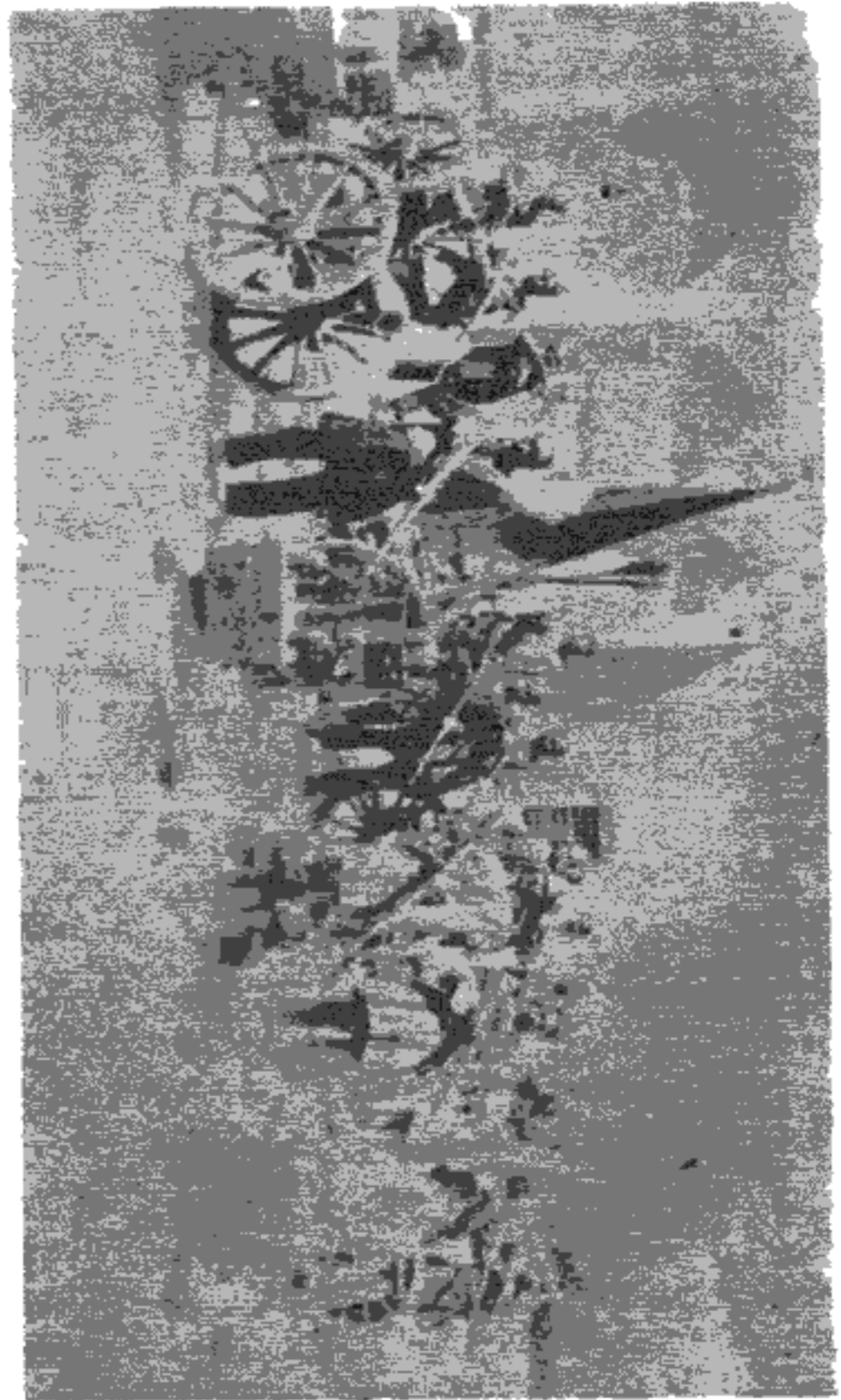
اکنون هجده روز بود که در تبریز جنگ برخاسته و همچنان میرفت . در این چند گاه آزادیخواهان و مجاهدان آنچه میتوانستند و می یارستند کوشیده و ایستادگی و شکیب نشان داده بودند . لیکن روز بروز دشمن نیرومندتر گردیده بسختی کار میافزود ، و این بدتر که روزنه امیدی بازمی بود .

باید فراموش نکرد که مشروطه از سراسر ایران برچیده شده ، و در همه جا ایرانیان بار دیگر کردن بیوغ خود کامکی گزارده ، و این تنها تبریز میبود که ایستادگی می نمود . در همین شهر نیز گذشته از اینکه يك نیم مردم بسوی دولت گراییده با آزادیخواهان می جنگیدند ، در میان آن نیم دیگر نیز دسته های انبوهی ارجی بمشروطه نگزارده ، و یا آنرا از میان برخاسته می پنداشتند ، از اینرو بایستادگیهای دلیرانه مجاهدان معنایی نمیدادند ، و نتیجه آنرا جز از بهم زدن آرامش و ایمنی شهر و بسختی انداختن خاندانها نمی دانستند ، و از اینرو اینان نیز فشار بمجاهدان می آوردند ، و زبان از ریشخند و نکوهش باز نمیداشتند .

پس از همه اینها برخی از بستگان روس ، که چون قفقازی و مسلمان می بودند با تبریزیان همه گونه آمیزش میداشتند ، با دستور کونسول روس ( پاخیتانوف ) ، بمیان مردم افتاده ، بنام آنکه ایستادگی در برابر دولت سودی نخواهد داشت ، آنان را باین میخواندند ، که دست بهم داده بکار برخیزند و جنرال کونسول روس را میانجی گردانیده از شاه آمرزش و زینهار طلبند ، تا از زبان و آسیب در ایمنی باشند .

ببینید در میان چه سختیهای پافشاری می نمودند . راستی را باید بجوانمردی آنان « آفرین » خوانیم . بویژه اگر بیاد آوریم که سرجنابان و نمایندگان انجمن ، بیشترشان مشروطه را پایان یافته پنداشته از روز دوم تیر ماه که داستان تهران را شنیده خود را بکنار کشیدند ، و برخی از ایشان بکونسولخانه ها پناهندند ، و تنها این مجاهدان و چند تن از سردستان میبودند که مردانه پا می فشاردند .

باری چون رحیمخان به بیرون شهر رسید ، و آوازه از آمدن او و از انبوهی سپاه و افزایش ، در شهر افتاد ، ترس مردم بیشتر و فشار آنان بمجاهدان فزونتتر گردید . همچنین کارکنان کونسولخانه روس ، که چند تن از آنان بازرگانان بنامی ، از حاجی حبیب لك و حاجی محمد رضا شکویی و حاجی ابراهیم صراف و حسن آقا تاجر باشی و دیگران ، میبودند بکوشش افزودند . بویژه حسن آقا تاجر باشی که در خیابان می نشست ، و چون مرد دارایی میبود روضه خوانیها بر پا میگردانید و بدینسان در میان مردم آن کوی جایگاهی می داشت ، و از اینرو در این هنگام بمیان افتاده با ملا حمزه که ( یکی از



پ ۲۱۳

این پیکره نشان میدهد حیات ارك را با توپها و مجاهدان ( آنکه از دست چپ در جلوتوپ ایستاده خلیل خانست که سرسته مجاهدان ارك و خود مرد دلیری می بود و اکنون در تبریز زنده می باشد . )

«خدا را بعهده کفایت جنابمیزی الیه مفوض فرموده اند داعیان نیز جداً از آنجناب خواستار ، شدیم که صرف همت کرده با اقدامات مجدانه دفع اشرار و قلع و قمع ماده فساد نماید ، و که هم خدمت محوله از ولینعمت خود انجام داده و هم بجهت تحصیل اسباب آسودگی ، مسلمین رفع اضلال مضلین نزد خداوند جل و علا حائز ثنویات اخرویه و نایل درجات ، و رفیعه بوده باشد هر نحو رأی شریف آنجناب در اتمام این امر اقتصاکنند مختار است ، و کسی را حق بحث و اعتراض نیست . تحریراً فی ۱۲ شهر جمادی الثانی ۱۳۲۶»

«مهر حاجی میرزا حسن و مهر حاجی میرزا کریم»

این ملایان خونخوار می پنداشتند ( و آرزو می داشتند ) که سرباز و سواره در شهر دست بکشتار خواهند گشاد ، و این بود جاهایی را از خانه های ملایان و دیگران بر میگزیدند که بیرق سفیدی بنام بیرق اسلام ، در آنجاها زده شود ، و کسانی که با آنجا پناهند در زینهار باشند . نیز از اسلامیة بیرقهای سفید کوچکی باین و آن می فرستادند که بالای درخانه اش گمارد و در زینهار باشد . چون یکی از نامه هایی که در این زمینه ها نوشته شده در دست است آنرا در پایین می آوریم :

«بر عموم محلات اعلان و اخبار داده شده چون رأی مبارک اعلیحضرت اقدس شهرباری ، ادام الله سلطانه بر عفو و اغماض اهل ایست و نمی توان راضی بر صدمه مخلوق خدا شد و ، از برای دفع شر اشرار که چند نفر معدودی هستند نباید عموم اهالی متزلزل بشوند ، بخصوص اشخاصیکه تسلیم شده اند در زیر بیرق اسلام سایه داده شده و در امان هستند ، در منزل جناب مستطاب آقا میرزا صادق آقا سلمه الله هم که بیدق اسلام و امان زده ، میشود هر کس در سایه آن بیدق رفت و تسلیم شد ابداً کسی را حق تعرض و مزاحمت ، نیست . مهر اسلامیة مهر حاجی میرزا حسن»

از روز دوازدهم و روزهای پس از آن یکایک آگاهی نیست . آنچه میدانیم جنگ همچنان برپا می بود . لوتیان دوجی و سواران دولتی هر زمان که فرصت می یافتند ، رو بیکسویی آورده دست بتاراج میکشادند . در این روزها بود که بامدادان چند دسته از آنان ، از چند سو بی بازارچه صفی و راسته کوچه ، که عمارت انجمن ایالتی و خانه حاجی مهدی آقا در آنجاها می بود ، رو آوردند و جنگ کنان پیش آمدند ، از خانه حاجی مهدی آقا ، پسرش حاجی حسن آقا با چند تفنگچی بجنگ و جلو گیری برداختند . نیز پاشا بیک که از مجاهدان دلیر می بود از آن نزدیکها بجنگ برخاست . ولی از سوی انجمن چون کسی برای جلو گیری نمی بود بآن درآمده بتاراج برداختند و هر چه یافتند بردند . لیکن در آن میان بستارخان و دیگران آگاهی رسید ، و ستارخان از یکسو ، و اصفرسکین (۱)

(۱) یکی از سران مجاهدان می بود و باین نام خوانده میشد .

سردستان خیابان و خودروضة خوان می بود) و دیگران گفتگومی کرد ، در نتیجه کوششهای این بود که ملاحمزه و دیگران خرسندی دادند که دست از جنگ کشیده تفنگ و افزار دیگری را بر حیمخان سپارند و راه در آمدن بشهر را بروی او باز گزارند ، و کونسول روس نوید داد که بهمگی آنان زینهار داده شود ، و از کسی بازخواستی نرود . باقرخان

و میرهاشمخان باین کار خرسندی نمیدادند . ولی چون کارها شوریده و ترس بمیان مردم لغتاده بود سخن ایشان پیش رفت . باقر خان ناچار شد بخانه میرهاشمخان پناهید که در آنجا دسته ای باشند و خود را نگه دارند . بدینسان رخنه در کار مجاهدان پیدا شد و رشته از هم گسیخت . کونسول روس بیرقی بخیبان فرستاد که در میدان افراشته شد . از



ب ۲۱۴

ایلدرم خان (یکی از توپچیان ارک)

نشین که خود را فیروز و مردم را در چنگ خود میدیدند بفرمان روایی پرداختند . چون محمدعلیمیرزا رشته کارهای شهر را بر حیمخان سپرده بود ، حاجی میرزا حسن مجتهد و امام جمعه نیز از سوی خود رشته را باو سپاردند ، و نوشته ای که در این باره نوشته اند چون در دست ماست در پایین می آوریم :

« هو الله چون شهر تبریز و اطراف خیلی بی نظم شده و اشرار در هرزگی طغیان ، نموده و از برای احدی از وضع و شریف امنیت نمانده و نظم شهر و اعاده امنیت بجهت ، قوت ماده فساد صعبیت بهم رسانیده و در تأخیر آن مخاطرات عظیمه مترقب بود و بالفعل ، شخص با عزمی که بتواند این امر مهم را انجام دهد در این شهر نبود مگر جناب جلالتمآب ، اجل آقای سردار نصرت زیداجلاله که دارای استعداد کامل و کفایت و کاردانی او در ، اینموقع کراراً مجرب شده بود لهذا چنانچه اعلیحضرت قدر قدرت اقدس شهرباری ،

با مجاهدان و یجویه از سوی دیگر بجنگ گناه شتافتند ، و لوتیان و سواران را پس راندند .

نیز در اینروزها بود که با دستور اسلامیه نشینان فتح الله آسیابان که یکی از لوتیان دوجی میبود به بیرون شهر رفته آنها را از آسیابها بازگردانید و بدینسان نان در شهر نایاب گردیده سختی بیشتر شد .

شگفتتر آنکه رحیمخان از ناهمی باین پیشامد خرسندی نمیداد و در آمدن رحیمخان چنین میخواست که بغیابان تاخنه با جنگ بشهر درآید و آن را بشهر کاری آسان میسرمد ، و چون کونسول که بکارهای ایران دست می یازید چنین بهانه می آورد : «در تبریز بستگان روس بسیارند و اگر شهر با جنگ گرفته شود بآنان نیز گزند خواهد رسید ، رحیمخان پیشنهاد می کرد که بستگان روس از خیابان بیرون روند . این بود کونسول همان روز بیستم تیرماه ( ۱۲ جمادی الاخری ) نامه ای باو نوشته و با زبان «دیپلوماسی» دستور باو داده ، و چون همان نامه اکنون در دست ماست (۱) آنرا در پایین می آوریم :

۱۲ جمادی الاخری ۱۳۲۶

« جناب جلالمتآب اجل دوستان استظهارا مشفق مکرما »

« مقصود دوستاند که در این چند روزه متحمل زحمات شدم برای این بود ، که تبعه روس را در محله خیابان که چندین خانوار در نقاط مختلفه خیابان اقامت دارند محافظه نمایم و بیرقی که دادم برای این است تبعه روس در نشانه همان ، بیرق از حمله و قتل و غارت محفوظ بمانند در این ضمن کلیه اهل خیابان بدوستاند ، و قول دادند که تماماً اطاعت کرده و تسلیم سردار خواهند شد حالا هم در اطاعت و تسلیم باقی هستند و در تسلیم اسلحه ابدأ حرفی ندارند توپ هم که در خیابان مانده ، است بدون عذر تسلیم حکومت خواهند کرد بمقیده دوستاند مطلب را بجنابمالی ، اشتباه گفته اند در عالم خیر خواهی که دوستاند شخصاً به بندگان اعلیحضرت شریاری ، خلدالله ملکه و سلطانه دارم و بملاحظه دوستی که با جنابمالی دارم لازم دیده زحمت ، میدهم اگر بخواهید باینطورها در خیابان رفتار نمایید و در حالت اطاعت و تسلیم ، به خیابانی ها سخت بگیرد تمام مردم مضطرب شده و خدا نکرده نتیجه بد بظهور رسیده ، انجام مأموریت جنابمالی دچار اشکالات عمده خواهد شد دوستاند در کارهای داخله ، ابدأ مداخله ندارم ولی در عالم خیر خواهی اظهار میدارم که در این موقع مهم باید ، از روی نهایت احتیاط رفتار فرمائید محله خیابان که اظهار اطاعت مینمایند چرا ، مجبور میفرمائید که مجدداً بمقام شورش برآیند اسکات شورش خیلی اشکال دارد با ،

(۱) پس از کشتن رحیمخان (در سال ۱۲۸۰) کاغذهای او بدست آقای بلوری افتاده بود

و ازو بمن رسیده است .

« تجربه ای که دارید باظهارات دوستاند بخوبی ملتفت باشید دوستاند بقین دارم که از اهل ، محله خیابان حرکت بیقاعده ای ظاهر نخواهد شد و در تسلیم توپ و اسلحه حاضر هستند ، احتیاط در موقع جنگ وظیفه نظامی سردار اردو است اینکه اظهار فرموده آید تا یک ، ساعت دوستاند اتباع روس را از خیابان خارج نمایم خودتان میدانید در محله خیابان ، اتباع روس زیاد هستند و بیرون کردن آنها در یک ساعت امکان ندارد لازم است ، جنابمالی در این کار خیلی احتیاط فرمائید که زحمات بهدر نرفته و اسباب تکدر خاطر ، مبارک همایونی فراهم نیاید چیزی که باسانی ممکن است بموقع اجرا گذاشت شخص ، و عاقل چرا باید خود را دچار اشکالات نماید در خصوص مسئله مهوده که اشاره فرموده ، بودید جواب آنرا هم در موقع ارسال مینمایم مختصراً اظهار میدارم خیابانی ها ، سنگرها را برداشته اند و غیر از تسلیم خیال دیگر ندارند تبعه روس هم که چندین ، خانوار با اهل و عیال در خیابان اقامت دارند ممکن نیست در یکساعت خارج شوند و ، اگر دوستاند حکم نمایم که اتباع روس از خیابان بیرون بروند آشوب بزرگی حاصل ، و برای جنابمالی زحمت فوق العاده فراهم خواهد شد و همین سرهنگ را هم که حامل ، مراسم است مأمور فرمائید توپ را تحویل بگیرد تاجر باشی هم حضوراً تفصیل را ، عرض خواهد نمود زیاده چه زحمت افزا شود (۱)

« مسئله مهوده ، که در این نامه نام میبرد ، همانا فشنگ دادن است که در تلگرافهای شجاع نظام و دیگران نیز یاد شده . چون در تبریز در دست دولتیان فشنگ کم میبود از کونسولخانه روس بآنان فشنگ داده میشد .

کوتاه سخن : مجاهدان خیابان ، و به پیروی از آنان مجاهدان مارالان و نویر ، تفنگ بزمین گزارده راه خیابان را بروی دولتیان باز کردند . روز دو شنبه بیست و دوم تیرماه ( ۱۳ جمادی الاخری ) رحیم خان با همه سواران و سرباز قره داغ باد بدبه و شکوه از خیابان گذشته بشهر در آمد . همچنین سهام الدوله با فوج ملایر که از تهران رسیده بودند بدرون شهر آمدند . رحیمخان در باغ شمال که در میان شهر و دارای عمارت های دولتی بود نشیمن گرفت . از فردا سه شنبه در نویر و آن پیرامونها ، در سرگذرها و کوچها ، نگهبانان از سواره و پیاده گماردند ، دست بکار زده بگرفتن تفنگ و افزار های دیگر از مردم پرداختند . خانه شادروان علی مسیورا که در نویر میبود ، تاراج کردند . مردم از ترس آنکه خانه هاشان بتاراج رود بسر در بیرقهای سفید زدند . از مجاهدان هر کسی در آن نزدیکیها می بود خود را نهان گردانید . پیداست که رحیمخان و دیگران مزده این فیروزیرا بنهران فرستادند ، چون تلگرافی از مقتدر الدوله جانشین والی در دست است که روز بیست و سوم تیرماه بشاه فرستاده آنرا در اینجا می آوریم :

« طهران - عرض جواب بخاکپای جواهر آسای اقدس اعلی ارواحنا فداه تصدق ،

(۱) در پشت نامه و روی پاکت مهر چهارگوشی « پاخبانوف » زده شده .

« نظامی بکوچه ها و گذرها سوا گذاشته شد که هر کس با اسلحه هستند گرفتار و ،  
 « اسلحه را ضبط نمایند و از تصادفات حسنه است که دیشب پسر میر نصیر دچار سوارها ،  
 « شده از طرفین تیراندازی کرده مشارالیه تیرخورده بدرک واصل گشته (۱) چون مسجد ،  
 « مصمص خان در حدود ارمنستان و بقونسولخانه نزدیک است هنوز صلاح نشده که ،  
 « قوه قهریه در منع اجتماعات آنجا در همان نقطه استعمال شود ولی در گذرگاههای ،  
 « آن مسجد سوار و استمداد گذاشته شد و تا این ساعت که ظهر سه شنبه است کسی ،  
 « بمسجد آنجا جمع نشده یکساعت قبل برادر و پسر علی مسیو هم گرفتار و محبوس ،  
 « شدند و انشاءالله از اقبال بیروال اعلیحضرت قویشوکت شاهنشاهی ارواحنافداه موجبات ،  
 « دفع اشرار و انتظام شهر یزودی فراهم خواهد شد فعلا این غلام در دیوانخانه شب و ،  
 « روز با اجزاء کار بانجام اوامر مقدس مشغول و سردار نصرت در باغ مواظب اجراء ،  
 « مأموریت خود و آنی از همدیگر غفلت نداشته همگی جان در کف گرفته بجان نثاری ،  
 « داشتند داریم چیزی که اسباب نکس کارها و اختلال امر خیابازخانه و غیره شده بی پولی ،  
 « است آن ده هزار تومان حواله گمرک هم هنوز نرسیده حاجی ابراهیم هم بواسطه ،  
 « بستن بازار پول ندارد هر گاه مدجلا وجهی مرحمت میشد کار خوب پیشرفت میکرد ،  
 « همان طور که دیروز بعرض خاکپای مقدس رسانده باز هم تذکاراً جسارت می نماید که ،  
 « اجتماعات در مسجد مصمص و بعضی مفاصد دیگر تماماً ناشی از تحصن بصیرالسلطنه و ،  
 « اجلالالملک در قونسولخانه است (۲) و تا دفع آنها از آنجا نشود ریشه فساد قطع ،  
 « نخواهد شد امر فرمایند بهرطور هست بدفع و تبعید آنها از کجا پرداخته شود .  
 « غلام جان نثار (منوچهر) »

دولتیان با این فیروزی کار را پایان یافته می شماردند ولی نچنین

**پافشاری گردانه ستارخان** می بود . راستست که در نتیجه این پیشامدها انبوه مجاهدان نومید گردیده تفنگهای خود را بزمین گزاردند ، ولی ستار خان که از

سالها در تبریز بدلقری شناخته بوده ، و در این جنگهای بازپسین

کاردانی و مردانگی بسیار ازو سرزده بود ، با دسته کوچکی از پیرامونیان خود می ایستاد ، و پروایی از این پیشامدها نمیداشت . در این دو روزه که دیگر کویها دست از جنگ کشیدند و دولتیان بشهر در آمدند مجاهدان قفقازی و برخی از دلیران بنام - از حسین

(۱) میرعلی اکبر پسر میر نصیر بقال سالها زنده دس از این پیش آمدها که مجاهدان

فیروزی یافتند او یکی از سرکمیران می بود .

نمیدانم میر نصیر یسیر دیگری میانه مجاهدان میداشته یا مقتدرالدوله راپورت دروغ داده .

(۲) اجلال الملک و بصیرالسلطنه چون در دربار نیز شناختگی میداشتند و این زمان در

کونسولگری روس می نشستند بهم آن میرفت شاه یکی از ایشان را بجان نشینی والی در تبریز بگمارد از این راه است که مقتدرالدوله ریشه آنان را می کند و گرنه ایشان را در این هنگام ، دستی در کارها نمی بوده

« خاکپای جواهر آسای اقدس همایونت شوم دستخط جهان مطاع مبارک زیارت شد ،  
 « راپرت از دیروز که دو شنبه بود طرف عصر سردار نصرت آمده وارد باغ شمال شد ،  
 « این غلام جان نثار باتفاق سهام الدوله رفته با او ملاقات و تا دو ساعت از شب گذشته ،  
 « در آنجا بترتیب اجرای اوامر مقدسه مشغول بود همان طور که مقرر فرموده بشکل ،



پ ۲۱۵

این پیکره نشان میدهد ستارخان را پایکدسته از پیرامونیان خود « این پیکره در همان روزهایی که ستارخان تنها بود برداشته شده و او را با بیشترى از کسانی که بگردرس بازمانده بودند نشان میدهد . در دست راست ستارخان شهدی محمد علی خان و پس از او حسین خان باغبانست در دست چپ او پاشا بک است »



باغبان و دیگران ، که سر فرو آوردن بدولتیان نمیخواستند بامیرخیز پناهیده در نزد او میبودند . اینان با همه اندکی استوار می ایستادند . از آنسوی ارك را ، که خود يك سنگر بسیار استوار و جایگاه قورخانه می بود ، چند تنی از مجاهدان نگه می داشتند ، و از همدستان ستارخان می بودند . همچنین شادروانان حاجی شیخ علی اصغر و میرکریم در این چند روزه مسجد صمصام خان را جایگاه گرفته ، برخی از مردم پراکنده را با آنجا می خواندند ، و بنام مشروطه خواهی گفتارها می راندند ، و این يك پشتیبانی از ستارخان



پ ۱۱۶  
ستارخان با کلاه فدایی

شمرده میشد .

دولتیان باین ارج نمیگزاردند ، و هرکسی می پنداشت ستارخان یا دستگیر می گردد و با گریخته جان بدر می برد . هیچ کس گمان نمی برد که او در برابر آنهمه دشمنان خواهد ایستاد و فیروزه خواهد گردید .

راستی هم این ایستادگی گردانه ستارخان يك کار بزرگی می باشد . در تساریخ مشروطه ایران هیچ کاری باین بزرگی وارجداری نیست . اینمرد عامی از یکسو اندازه دلیری و کاردانی خودرا نشان داد ، و از یکسو مشروطه را به ایران بازگردانید . مشروطه از همه شهر های ایران برخاسته تنها در تبریز باز می ماند . از تبریز هم برخاسته تنها در کوی کوچک امیرخیز باز پسین ایستادگی را می نمود . در سایه دلیری و کاردانی ستارخان باردیگر بهمه کوی های تبریز بازگشته ، سپس نیز بهمه شهر های ایران باز گردید . آن لکه سپاهی که در قتیجه زیونی و کارندانی نمایندگان پارلمان و شکست آزادیخواهان تهران ، بدامن تاریخ ایران نشسته بود ، اینمرد با جانبازیهای خود آنرا پاك گردانید . بی شوند نیست که مادر این تاریخ بانمرد ارج بیشتر می گزاریم . ستارخان نه تنها مشروطه را با ایران بازگردانید ، سدها کسان را از کشته شدن و از گزند و آسیب رها نید . ملایان با آن تشنگی که بکشتن و آزردن مشروطه خواهان می داشتند ، و محمد علیمیرزا و درباریان با آن کینه ای که از تبریزبان در دل می پروردند ، اگر فیروز در آمدندی بکارهای بسیار برخاستندی .

از کسانی که در آنروزها در نزد ستارخان پشتیبان او بوده اند ، گذشته از مجاهدان که یاد کردیم ، ما نامهای علی مسیو و حاجی میرزا علی تقی گنجه ای و حاجی محمدبالا و کربلای حسین فشنگچی را شنیده ایم .

باری ستارخان ایستادگی می نمود و با تفنگداران و سواران که در دوجی گرد آمده بودند پیای جنگ میرفت . روز چهارشنبه بیست و چهارم تیرماه (۱۶ جمادی الاخری) که باردیگر دولتیان بامیرخیز ناخته بسنگر های ستارخان فشار می آوردند و گلوله باران سختی می بود ، چون از پیشرفت نومید گردیدند بتوب اندازی پرداختند . این نخست بار بود که دولتبان توب بکار بردند ، و چون تبریزیان تا آن هنگام نام توب را شنیده و چنین پنداشتندی که با يك شلیك و دوشلیك يك شهری را ویران توان کرد ، از این توب اندازی ترس بی اندازه در دلها پدید آمد ، لیکن از این جنگ نیز نتیجه ای بدست نیامد ، و هنگام شام هردو گروه بجای خود نشستند .

فردا آرامش بود . گویا در این روز یا فردایش بود که پاخیتانوف آگاهی داد که بامیر خیز خواهد آمد . ستارخان بسیج پذیرایی کرده کسانی را از سردستانان نیز برای بودن و گفتگو کردن خواند . کونسول چون در آمد پس از نشستن و حال پرسیدن چنین آغاز سخن کرد : «امروز بخیا بان رفتم و بدوجی رفتم و اکنون نیز باینجا آمدم که از شما

بستگان روس بیرق دولت خود را زده بودند. ستارخان میخواست با خوابانیدن آنها مردم را دوباره بشوراند و این یکی از شاهکارهای او بود. چنانکه گفتیم مجاهدان بگرد سر او کم می‌بودند، و بی گمان شماره‌شان به بیست تن نمی‌رسید، و با این دسته اندک بیرون آمدن او بکوچه‌ها جزیی باکی شمرده نشدی. زیرا چنانکه گفتیم سواران و سربازان در شهر می‌بودند، و دولتیان برای گرفتن او بهر کوشش برخاستندی جای خشنودی بود که

ما سواران و سربازان

برخوردی رخ نداد.

از آنسوی همینکه او در

کوچه نمودار گردید

و مردم خواست او را

دانستند با نبوهی پی‌او-

را گرفتند و آواز بزنند

باد بلند گردانیدند.

ویک هیاهوی بزرگی

پدید آوردند. بدینسان

بیرق خوابانان تادم

علی قاپو پیش رفته از

آنجا کسی را با پیام

بنزد باقرخان فرستاد

و خود باز گردید.

نتیجه این کار آن

بود که مردم دوباره

بتکان آمدند، و گرد

نومیدی را از خود

فشانده برای کوشش

آماده گردیدند. در آن

دو سه روز سربازان

ملا و سواران قره‌داغ

مردم را بسیار آزرده،

بنام جستجوی طبانچه

و افزار جنگ جیب و

کیسه هر کسی را تهی

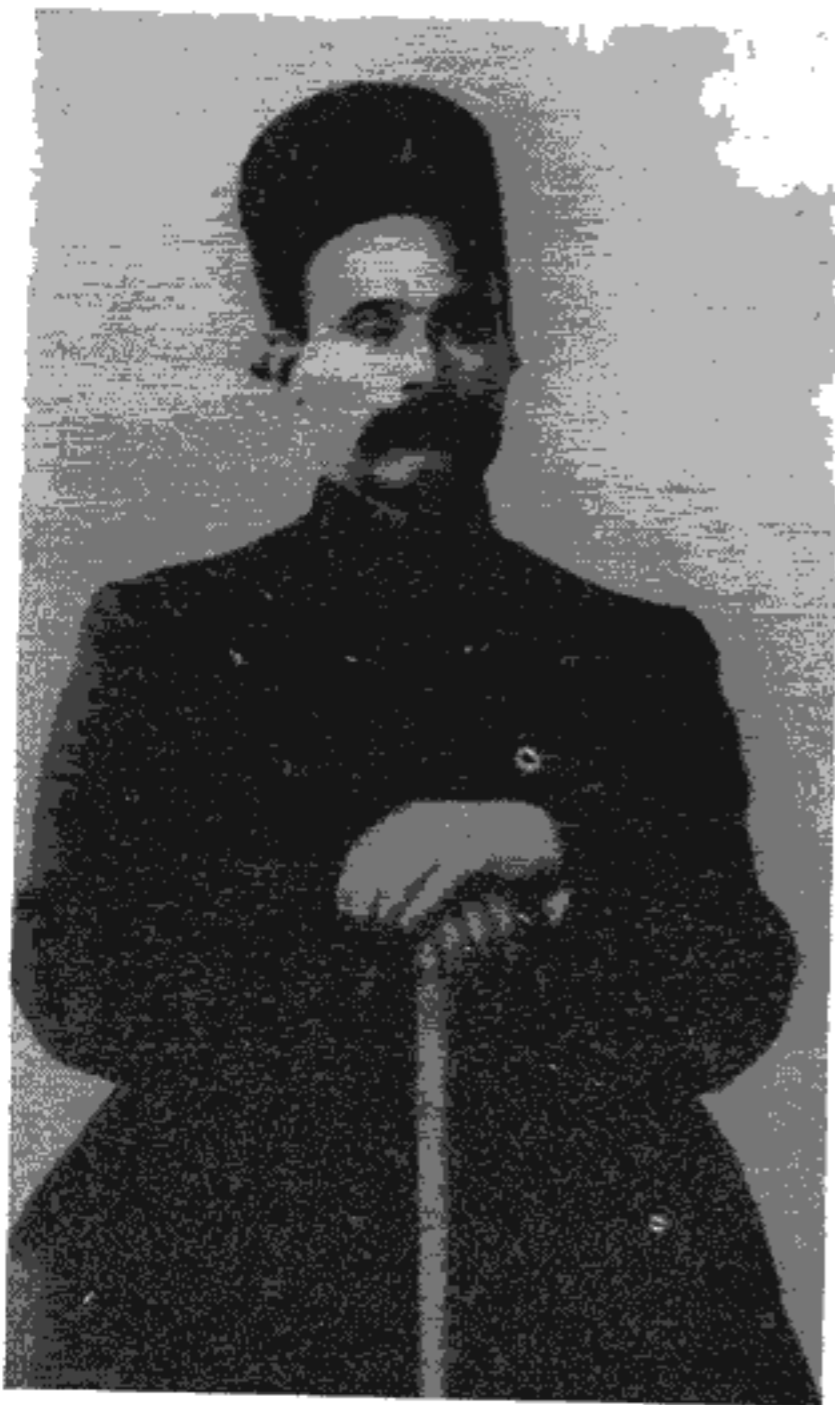
پیمان گیرم که بجنگ پیشدستی نکنید تا پیشامد با گفتگو پایان پذیرد. ستارخان پاسخی ساده داده گفت: «ما هیچگاه بجنگ پیشدستی نمی‌کنیم و همیشه از آن سوی شما می‌تازند و ما جلوشان می‌گیریم». سپس حاجی شیخ علی اصغر و دیگران نیز سخنانی راندند. کونسول به ستارخان پیشنهاد کرد که بیرقی از کونسولخانه فرستاده شود و او بدرخانه خود زده در زینهار دولت روس باشد، و نوید میداد که سرقره سورانی آذربایجان از دولت ایران برای او بگیرد. ستارخان چنین گفت: «جنرال کونسول من میخواهم هفت دولت بزرگ بیرق ایران بیاید. من بزرگ بیرق بیگانه نروم». کونسول که این پاسخ را نه بیوسیده بود خیره ماند، و چون برخاست برود ستارخان هفت تن از سواران قره‌داغ را که در جنگها دستگیر کرده بودند با و سپرد که همراه نوکران خود بدوچی رسانند. کونسول از این رفتار بسیار شادمان گردید.

از ستارخان در آنروزها کارهای ارجدار و شکم‌سوزده که بر سر زبانهاست. یکی اینکه عباسعلی نامی را از نوکران او دوچیان فریب میدهند که ناآگاهان او را بزند و خود را بدوچی رساند و او فرصتی بدست آورده در جایی که ستارخان تنها می‌بوده گلوله‌ای باو زده خود می‌گریزد. گلوله کشته نشده ولی زخمی باز می‌کند. ستارخان زخم را بسته برای آنکه مایه دلشکستگی نشود از یاران خود پنهان میدارد.

فردای آنروز که آرامش می‌بود، ستارخان بیک کار ارجدار دیگری باز شورانیدن ستارخان تبریز را یکجا نشان میداد. آنروز ستارخان با پیرامونیان خود در خانه حاجی مهدی آقامی بود. هنگام پسین بیرون آمده بخوابانیدن بیرقهای سفید پرداخت. حاجی حسن آقا (پسر حاجی مهدی آقا) در این باره نامه‌ای به نویسنده این تاریخ فرستاده چنین می‌نویسد:

«آنروز ستارخان با جمعی مجاهد بخانه ما آمد و تفصیل کونسول روس و پیشنهاد او را گفت. چون ناهار خوردیم گفت: میخواهم امروز بروم و بیرقهای سفید را بخوابانم. در آن میان که ما گفتگو میکردیم و مجاهدان گریه‌گرا گریه می‌نمودند حسین بیک نام مجاهد قره‌داغی فشنگ را فراموش کرده از لوله در نیاورده بوده، و چون میخواست تفنگ را پاک کند ناگهان گلوله در رفت و بسقف اطاق خورد. اینکه در میان آن همه جمعیت گلوله بهیچکس نخورد ستارخان آنرا بفال نیک گرفته گفت: حتماً بیرق‌ها را خواهیم خوابانید. این گفته بامجاهدان بیرون رفت، و چون در بازارچه صفی‌خانه حاجی محمدرضا شکویی می‌بود و او بیرق روس افراشته بود ستارخان با گلوله زده آنرا پایین انداخت. سپس به بیرق‌های سفید پرداخته یکایک سرنگون گردانید.....»

چنانکه گفتیم از اسلامیه برای خانه‌هایی بیرق فرستاده، و بسیاری نیز خودشان بیرق ساخته بالای در افراشته بودند. در بسیاری از کوچه‌ها یک دری بی بیرق نمی‌بود.



ب ۲۱۷

باقرخان

گردانیده بودند. از این دژ رفتاری مردم بیاد زمان خود کامگی و بدی های آن افتاده در بیشتر دلها آرزوی بازگشت مشروطه نیرو گرفته بود، این کار دلیرانه ستارخان با آرزوهای آنان سازگار افتاد و بسیار هنایید.

همچنین پیامی که ستارخان بباقرخان فرستاد بسیار بجا افتاد، و مجاهدان خیابان که از کرده خود پشیمان می بودند دوباره تفنگها را برداشته آماده جنگ و کوشش شدند.

فردا روز آدینه بیست و ششم تیر (۱۸ جمادی الاخری) یکداستان بهتر دیگری رخ داد. امروز باز در مسجد صمصامخان گروهی فراهم آمده سخنها رانده میشد. برخی از مردم از کار دیروزی ستارخان دلیر گردیده شور و خروش می نمودند و از دژ رفتاریهای سواز و سرباز مینالیدند. سپس چنین نهادند که با همان انبوهی بخیا بان بنزد باقرخان روند. شادروان میر کریم جلو افتاده با آن گروه روانه گردیدند، و در راه هر که رادیدند با خود باز گردانیدند، و بدینسان از نو بر گذشته تا بخیا بان رسیدند و در آنجا بشادروان باقرخان چنین گفتند: «ما آمده ایم که با سواران و سربازان جنگ کنیم که پاکشته شویم و یا بکشیم». باقرخان با آن دلداری داده مهربانی نمود. در همان هنگام یکداستانی رخداد، و آن اینکه پنجتن از سواران رحیمخان بخیا بان آمده بوده اند. مردم می خواهند آنها را بگیرند. سواران دست بتفنگ برده بجنگ می ایستند. ولی مجاهدان فرصت نداده دستگیرشان می کنند، که چهارتن را کشته و یکتن زنده اشرا بنزد باقرخان آوردند. می گویند: آن یکتن با زبان لابه چنین می گفت: «من هم بایی شدم». ولی باین لابه اونیز گوش ندادند او را هم کشتند.

این پیشامد نشانه آن بود که خیابانیان برای جنگ رحیمخان آماده اند، و این بود اندکی نگذشت مجاهدان از خیابان و نو بر و دیگر جاها بتکان آمدند و همگی رو بباغ شمال آورده گرد آنجا را فرا گرفتند، و بیکبار بجنگ و شلیک پرداختند رحیمخان در باغ نشسته، توگفتی از هیچ جا آگاهی نمیداشت، و همینکه آواز شلیک برخاست سواران بهم برآمده ندانستند چه کنند. اندکی این سوو آنسو دیدند، و سرانجام چاره جز گریختن ندیدند. چون باغ شمال از سوی جنوب به بیابان می پیوست، از آنجا خود را بیرون انداخته جان بدر بردند. رحیمخان و سرکردگان نیز همین رفتار را کردند. مجاهدان هنگامیکه بباغ درآمدند دیکهای ناهار را بروی اجاقها، و ساورها را در حال جوش، و چادرها را افراشته دیدند.

بدینسان رحیمخان و لشکریانش از شهر بیرون رفتند. بدینسان خیابانیان شکسته خود را باز بستند. بدینسان کوششهای پاخیتانوف بیکبار بیهوده گردیده.

رحیمخان چون باین رسوایی از شهر گریخت بباغ صاحب دیوان  
**جنگهای سخت** رفت، و ما نمیدانیم چه تلگرافی بتهران فرستاد. يك تلگرافی از محمد علیمیرزا باو در دست ماست که با آنکه تاریخ نمیدارد خود میرساند که درباره همین پیشامد و در پاسخ تلگراف رحیمخان و مقتدرالدوله زده

شده و ما اینک آنرا در پایین می آوریم.

«جناب امیرالاعضاء العظام سردار نصرت دام مجده عریضه تلگرافی که بخاکهای،  
 «جواهر آسای اقدس همیون شاهنشاهی ارواح العالمین فداه بود ملاحظه فرمودند جواب،  
 «این جانب را این طور دستخط فرمودند که عیناً درج میشود جناب وزیر اعظم تلگراف،  
 «سردار نصرت و مقتدرالدوله را ملاحظه فرمودیم حالا که مفسدین و اشرار این طور،  
 «جسارت نموده و این قسم اقدامات سفیهانه کرده اند عاجلاً تسکراف نمایید با کمال،  
 «قوت قلب و قدرت مشغول قلع و قمع اشرار باشند و نتیجه اقدامات خودشان را معجلاً اطلاع،  
 «بدهند تا این جا دستخط قضا آیت مبارک است زیارت خواهند کرد حالا خودم هم بشما،  
 «رحمت میدهد که انشاءالله تعالی همت کنید و تا ورود اردوی طهران کارها را انجام،  
 «بدهید و نگذارید ناقص بماند بلکه انشاءالله آمدن اردو بهیچوجه لارم نباشد و از وسط،  
 «راه حکم شود مراجعت کنند و از مثل شما صاحب منصب و سایر صاحب منصبان آذربایجان،  
 «راضی نشوید که قشون عراق بیاید فتح کند و این ننگ بجهت قشون آذربایجان بماند،  
 «دولت همیشه با قشون آذربایجان فتح هرات و بخارا کرده خداوند روی مفسدین را،  
 «سیاه نماید که این بی غیرتی را بجهت قشون آذربایجان گذاشته بالجمله امیدوارم شماها،  
 «راضی نشوید و کار را زودتر تمام و همه قسم خودتان را مورد عواطف شاهانه بدانید،  
 «و در باره هر کدام که خدمت کرده اند بصوا بدید شما هر چه بخواهید قبله عالم ارواجتا،  
 «فداه مرحمت خواهند فرمود مشیرالسلطنه»

از هر باره پیدا می بود که بکینه آن شکست بجنگهای سختی خواهند برخاست.  
 ستارخان و باقرخان نیز بآمد گیهای کوشیدند و بچند جا، از ارك و مسجد جهان نشاء  
 (مسجد کبود) و دیگر جاهای بلند، توپ کشیدند، و بشماره سنگرها افزودند.

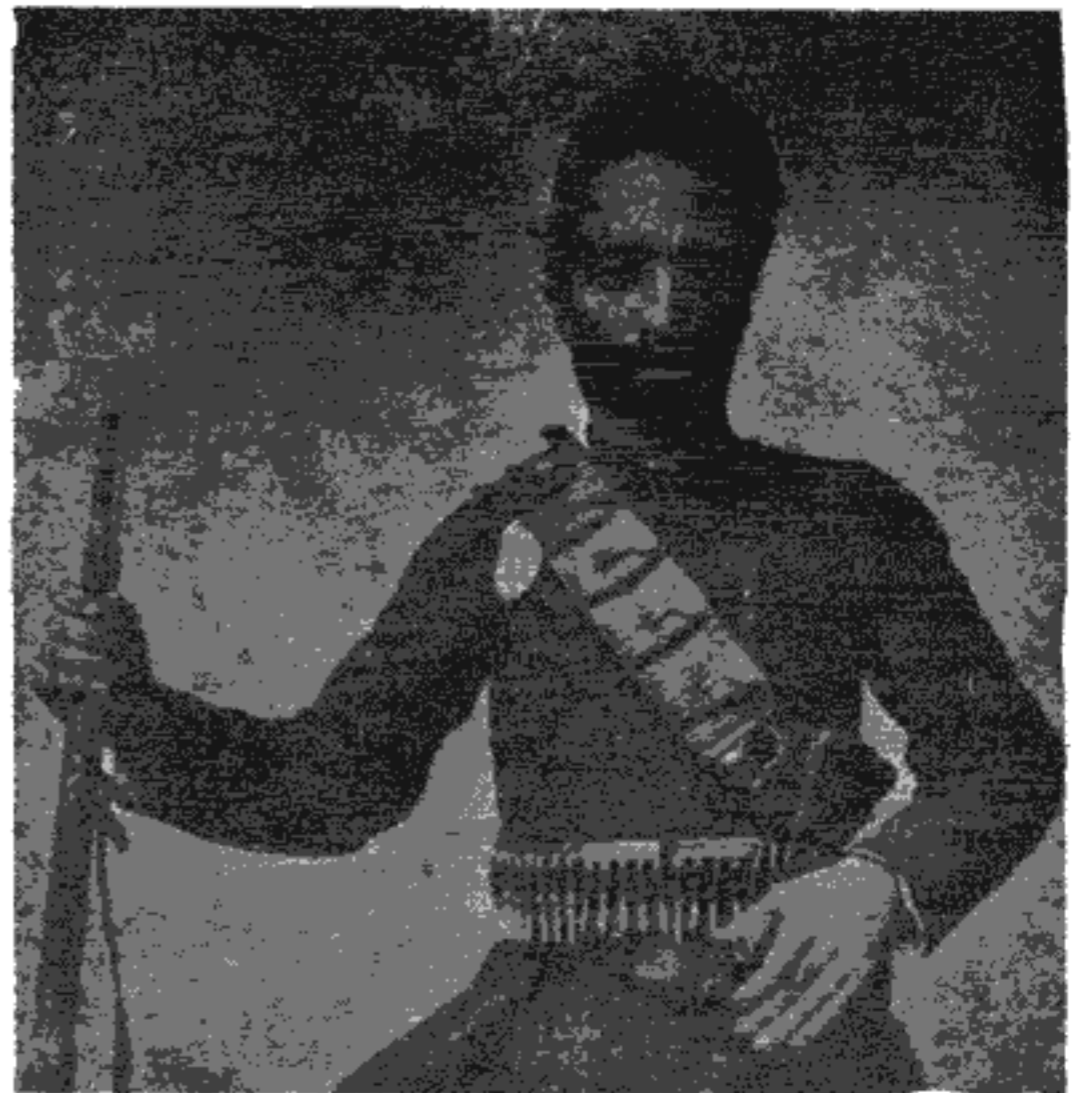
دو روز بآرامش گذشت. ولی چنانکه بیم میرفت از روز دو شنبه بیست و نهم  
 تیر (۲۱ جمادی الاخری) جنگهای سختی برخاست. این بار دولتیان بیش از همه روز  
 خود را در برانداختن ستارخان بکار میبردند، و این بود در دوچی گرد آمده از آنجا  
 بامیر خیز فشار می آوردند. از آغاز روز آواز تفنگ شنیده میشد و کمی نگذشت که  
 نوپها نیز غریبند گرفت و گلوله ها از دو سو آمد و رفت آغاز کرد.

فردا سه شنبه که خود رحیمخان نیز به دوچی آمده بود جنگ سخت تری آغاز یافت.  
 امروز یکداستان دلگدازی نیز رخداد. چگونگی آنکه یکدسته از بازاریان بیدست و  
 پاکه از بیکاری بتنگی افتاده بودند در مسجد گرد آمده چنین گفتند: «آنانکه در اسلامیه  
 نشسته اند علمای ما هستند، آنان چگونه خرسندی میدهند اینهمه خونها ریخته شود و  
 اینهمه دکانها تاراج گردد؟! ما رویم و خودمان را بیاهای ایشان اندازیم و لابه کنیم که  
 تلگراف بتهران کنند و این گرفتاری را بپایان رسانند، اینها را کسانی از ساده دلی  
 میگفتند، و کسانی هم سودی از پشت سر آن کار برای مشروطه چشم می داشتند. این

بود گروه انبوهی بتکان آمدند و سیدها را قرآنها بدست جلو انداخته ، با فریادهای «یا علی» و «یا صاحب الزمان» راه افتادند . یکدسته از زنان نیز میخواستند همراه باشند ، ولی آنان را بازگردانیدند .

این گروه انبوه همچنان می رفتند ، و کسانی هرچه خواستند جلو گیرند نتوانستند ، و چون بسنگرهای دوچپان نزدیک شدند ، آنان پروایی بفریادهای اینان ننموده از پشت بامها بشلیک پرداختند و بیکبار چهل و هشت تن از آنانکه در جلو می بودند ب خاک افتاده در خون خود دست و پا زدند . دیگران بهم درآمده با ترس و هراس فراوان باز گشتند . جنگ تا هنگام شام پیش می رفت .

فردا چهارشنبه باز جنگ آغاز گردید و باز تا شام زد و خورد در میان می بود . در اینجنگها یکی از کارها این می بود که دیوارهای خانه ها را شکافته از این یکی بآن یکی رفته ، ناگهان از جلو سنگر دشمن ، یا از پهلوی آن سر در می آوردند . پیشرفتها و



تاختها از این راه بودی . روزها که تا شام بدینسان می جنگیدند و آواز توپ و تفنگ بریده نمیشد ، شبها نیز از سنگرها شلیکهای هوایی می کردند ، و چه بسا که شب نیز جنگ در گرفته رویهمرفته کمتر زمانی خاموشی رخ میداد .

پنجشنبه یکم مرداد ( ۲۴ جمادی الاخری ) آرامش بود ، باز تاجر باشی روس بنام میانجیگری می آمد و می رفت روز آدینه تسانیمروز آرامش می بود ، ولی سپس ناگهان جنگ برخاست و آواز توپ و تفنگ از هرسو بلند شد . امروز دولتیان نقشه ای کشیده و ناگهان بمالی قاپو و میدان توپخانه در آمده بودند که میانه خیابان و امیر خیز را ببندند و از آن راه بخوابان تاخته کینه پیش آمد باغشمال را از باقرخان بجویند . این بود چه از سوی امیرخیز و چه از سوی خیابان جنگهای سختی رفت ، و دولتیان بسی آنکه کاری کنند بار گشتند .

شنبه سوم مرداد ( ۲۶ جمادی الاخری ) بار دیگر جنگ برخاست ، امروز دولتیان درباره ستارخان نقشه کشیده بودند ، و از اینرو از چند راهی خانه ها را شکافته و جلو آمدند و انجمن حقیقت را که جایگاه ستارخان می بود از چند سو گرد فرو گرفتند ، از چند سو بجنگ و تیراندازی پرداختند . در همان هنگام توپها نیز میفرید و گلوله بر سر امیرخیز می بارانید . بلکه سواران یک توپی با خود آورده از نزدیک سنگرهای ستارخان را می کوبیدند . چون محمد علی میرزا از دیر کردن کار خشمناک می بود و برحیم خان و سرکردگان سخت می گرفت ، امروز بآن می بودند که باری امیر خیز را از میان بردارند و بدینسان بی باکی می نمودند . ولی ستارخان همچنان پا می فشرد و از این سنگر بآن سنگر رفته گلوله می انداخت ، و تا شام می کوشید تا سواران کاری نتوانسته باز گردیدند . در « بلوای تبریز » ( ۱ ) می نویسد : هفتاد هشتاد تن از دولتیان کشته شده از مجاهدان تنها چهارتن کشته گردیدند

تلگرافهایی از رحیمخان و شجاع نظام و ملایان در باره این جنگها در دست است که اینک در اینجا می آورم :

رحیمخان در باره جنگهای سه روز نخست در پاسخ « پرسش تهران » تلگراف می کند :

« بمرض خاکپای اقدس مقدس اعلی همایون شاهنشاهی ارواحنا فداء بیست و یکم ، شهر سامخان و حسین پاشا خان را با یکصد و پنجاه نفر سوار از باغ صاحب دیوان ، بحفظ اسلامیه فرستاده بودم امیر خیز و یازده محله هجوم آور شده دعوا کرده بودند ، آنچه شکستی بود باهالی امیر خیز و سایر محله ها داده بودند و خیلی زیاد از آنها ،

( ۱ ) حاجی محمد باقر و جویه ای کتابی بنام « بلوای تبریز » در همان روزها نوشته و در همان سال بچاپ رسانیده ، که داستان جنگها را تا چهارماه در بر میدارد و ما از آن چیزهای بسیاری برداشته ایم .

« بقتل رسانیده بودند » .

« یوم سه‌شنبه بیست و دوم خودغلام بایک‌هزار سواد و دو بیست سرباز باسلامیه آمده ،  
 « یازده محله همانطور که آمده بودند باز هجوم آوردند جنگ مغلوبه شد از اقبال بی‌زوال ،  
 « غلام آنچه که غلبه و شکستی بود بآنها دادم و چند نفر از آنها بقتل رسید . از سوار غلام ،  
 « حسین پاشا خان سرهنگ بیرامقلی سلطان که صاحب منصب کافی و کار آمد بودند ،  
 « تصدق خاکپای مبارک همایونی ارواحنا فداء شدند و چند نفر هم مجروح است . چنانکه ،  
 « تلگرافاً هم بمرض خاکپای مبارک رسانیده ام و پریروز چهارشنبه بیست و سیم باز ،  
 « خیابانها و امیر خیز و سایر محله ها با کمال استعداد دولتی که از پارسال ضبط کرده اند ،  
 « آمده که خانه شاهزاده مقتدرالدوله را داغون نمایند سوار از هر طرف رفته تا غروب ،  
 « دعوی سخت شده بخدمت الله از آنجا هم شکست عظیم یافته و چند نفر آدم آنها مقتول شد و ،  
 « بکنفرم از سوار تصدق خاکپای مبارک شد دیروز پنجشنبه حسن آقا تاجر باشی آمده بود ،  
 « که خیابانها میخواهند تسلیم باشند از دیروز رفته تا حال مراجعت نکرده و دیروز ،  
 « هم مختصر دعوا شد غلام نگذاشتم امروز جمعه هم منتظر آمدن تاجر باشی هستم و از ،  
 « بکطرف سوار که پنج روز است بمرافه فرستاده ام منتظرم که قورخانه توپ را برساند ،  
 « بیشتر از این نبودن فشنگ و جیره سوار است قسم بنمک یا محک الان معطل فشنگ هستم ،  
 « فشنگ و جیره جسارت عرض می‌نمایم مرحمت نمیرمایند خود غلام آنقدر می‌توانست که ،  
 « از خود صد هزار دانه فشنگ گرفته سوار دادم همه در این دعاها تلف کردند استدعا ،  
 « از خاکپای مبارک اینست عاجلا فشنگ و پول مرحمت فرمایند که زیاده از این اسباب ،  
 « معطلی نباشد و تلگرافاً امر مقرر فرمایند امیر معزز هزار سوار اردبیل و فوج اردبیل که ،  
 « بتلام مرحمت شده عاجلا حرکت بدهد هفتصد سوار و فوج پنجم ایلات در باغ صاحب دیوان ،  
 « اردوست اردوی اهر امروز بآنها ملحق شود صحت راپورتها همینطور بود و جسارت شد . ،  
 « غلام جان نثار رحیم چلبیانلو مهر یار رحیم »

در حاشیه دوباره می‌نویسد :

« جسارت دیگر اهالی محله ها هر روز با توپ دعوا می‌نمایند چنانچه چند توپ ،  
 « بخانه شاهزاده مقتدرالدوله انداخته اند دعوی آنها دعوی دولتی است . مهر یا رحیم . ،  
 « در این تلگرافها بیش از همه میکوشیده اند که بناتوانی های خود پرده کشند و  
 « بهانه ها آورند و نویدها دهند . مثلاً روز یکم مرداد که آرامش می بود شجاع نظام  
 « درباره آن چنین تلگراف می‌کند :

« تهران بتوسط حضرت مستطاب اشرف سپه سالار وزیر جنگ دام ظلّه بخاکپای ،  
 « مبارک کارگذاران اعلیحضرت قدر قدرت ظل‌اللهی ارواحنا فداء از مساعدت اقبال ،  
 « بی‌زوال همایونی روح العالمین فداء و توجه حضرت حجت عجل الله فرجه طرف را ،  
 « بنوعی مضطر نمودیم که با کمال ضعف و اسطه بحضور حضرت حجج الاسلام انداخته ،

« که تسلیم شوند .

« سگ کیست این روبه جيله بند که شیر زبان را رساند گزند ،  
 « امید که فردا ختم عمل را بمرض رسانیده خاطر خطیر همایونی ارواحنا فداء را ،  
 « آسوده نماید غلام خانه زاد شکر الله مهر شجاع نظام ،  
 « فردا آدینه درباره جنگ آنروز تلگراف می‌کند :  
 « طهران توسط جناب مستطاب اشرف وزیر جنگ سپهسالار مد ظلّه خاکپای ،  
 « مبارک بندگان اعلیحضرت قدر قدرت شهر یاری ارواحنا فداء اهالی اشرار محلجات ،  
 « تماماً عقب نشسته اند از مفسدین در محله امیر خیز جمع شده اند امروز جمعه اغلب سنگرهای ،  
 « سنار را گرفته ام دو فقره سنگر بسته توپ شرا بئل کشیده اند اتصالاً می‌اندازند ولی درست ،  
 « نمی‌توانند بیاندازند الله لحمد بجایی صدمه نرسانیده ولی توپهایی که غلام بسته ام ،  
 « تمام کرده اگر مقتضی رای مبارک باشد از سفارت بجنرال قونسول امر شود ده بیست ،  
 « هزار فشنگ بدهند بر ختم عمل چیزی نمائند غلام خانه زاد شکر الله ۲۶ ج ۲ »

در باره جنگ سخت

روز شنبه مجتهد و امام

جمعه تلگراف میکنند :

« جناب مستطاب ،

« اجل اکرم آقای ،

« سپهسالار اعظم ،

« دامت شوکتہ امروز ،

« شنبه اربعه تا عصر ،

« تنگ جنگ بود و ،

« سواران شجاع نظام ،

« با جمعی تفنگچیان ،

« شتر بان نایب کاظم ،

« و نایب حسن خان ،

« شتر بانی حمله کامل ،

« و فتح نمایان کردند ،

« ضریح نظام با ،

« سواران خود نیز ،

« جنگ خوب نموده و ،



پ ۲۱۹

اسماعیل خونی (یکی از مجاهدان دلیر تبریز)

« خیلی جلو رفتند امروز بامیر خیز خیلی سخت روز بود حاجی موسی خان هجوانی امروز ،

« در هنر طاق و مرندیها خیلی جای تحسین بودند .

« خادم شرع حسن خادم شرع عبدالکریم مهر امام جمعه مهر مجتهد ،

روزهای یکشنبه و دوشنبه چهارم و پنجم مرداد (۲۷ و ۲۸ جمادی - باز جنگهای سخت الاخری) تاختی از سوی دولتیان رخ نداد ، و جنگ از سنگرها پیش میرفت و توپ و تفنگ بار مبرک در همان حال حاجی ابراهیم سراف نمایندگان از رحیمخان برای گفتگوی آشتی آمده بود ، امروز یکشنبه پاشا بیک که یکی از مجاهدان دلیر و خود نگهبان بازار می بود ، چون در جنگهای دو روز پیش زخم برداشته بود در گذشت . مجاهدان از مرگ او اندوهناک گردیدند . این از پاکدلی های مجاهدان می بود که یکدیگر را دوست داشتند و کسیکه شایندگی می نمودی پیش دیگران ارجمند می گردیدی . این پاشا بیک در اندک زمانی در دلها جا پیدا کرده بود . ستارخان نگهبانی بازار را بمشهدی محمد علی خان سپرد .

روز سه شنبه ششم مرداد (۲۹ جمادی الاخری) جنگ از سوی خیابان آغاز گردیده - آواز شلیک برخاست و توپها نیز فریدن گرفت . امروز شجاع نظام پیشکام گردیده می - خواهد هنری نماید . اینمرد بیش از دیگر سرکردگان آرزومند چیرگی شهر میبود و بیش از دیگران می کوشید در روزهای جنگ خود او از بالای مناره صاحب الامر به تیراندازی پرداختی و کمتر گلوله او بنشانه نخوردی . محسن خان کوژ پشت از سواران ار نیز همین رفتار را کردی . این دو تن از شهرکسان بسیاری را کشته بودند .

نخست دولتیان از راه سید حمزه و ششکلان بفشار و پیشرفت پرداختند . ولی سپه مجاهدان به پیشرفت پرداخته از سواران هشت تن را کشته و گروهی را زخمی گردانیده پس راندند . تا هنگام پهن فیروزی از اینسو می بود . ولیکن بسواران پاور رسیده دوباره فشار آورده ، و چون چند تن از دلیران مجاهدان کشته گردیدند ، نوبریان که در این جنگ پیشکام می بودند نایستاده باز گشتند ، و نتیجه این سستی آن گردید که سواران بمغازه های نوساز مجیدالملک که پراز کالاهای بازار گانی میبود دست یافتند و همه را تاراج کردند .

مجاهدان از این پیش آمد سرافکننده بودند . ولی دولتیان آنرا فیروزی خود شمرده شادمانی می کردند .

فردا چهارشنبه باز سواران بجنگ و پیشرفت پرداخته بدرواز باغمیشه تاختند ، و چون باقر خان بکینه رفتار دیروزی نوبریان کسانی را بیاری آنان نفرستاد امروز نیز سواران دست یافتند و در آن پیرامونها تاراجهایی کردند .

درایسن دو روز از سوی ستارخان جنگی نرفت و اینست شجاع نظام تلگراف پایین را برای شاه فرستاد :

« بتوسط حضرت مستطاب اشرف سپهسالار اعظم مدظله بخاکپای مبارک بندگان ، اعلیحضرت قدر قدرت ظل اللهی ارواح المالمین فداء دیروز خیلی شکست خورده اند ، بطوریکه امروز که روز چهارشنبه دو ساعت بغروب مثل اینست که نیست و نابود شده خبر ،

د آورده اند که ستار نابکار هم مرده چون غسل آورده اند چشمش را بسته اند بنمش نگاه ، و نکند احتمال هست که اصل داشته باشد بعد از رسیدگی بمرض میرسانم از اقبال بیزوال ، و تا حال نه صدای تفنگی هست نه توپ را پورت امروز همین بود بمرض خاکپای ، دمبارک رساند غلام خانه زاد شکرالله ،

روزهای پنجشنبه و آدینه آرامش میبود . ازدوچی حاجی میرمناف برای گفتگوی آشتی آمده بود و نشستها برپا می گردید . گفته میشد دولتیان قورخانه نمیدارند ، و راستی آنست که بادستور محمد علیمیرزا فشنگ از کونسولخانه می گرفتند که شجاع نظام در یک تلگراف خود سپاس می گذارد ، ولی گلوله توپ کم میداشتند . در « بلوای تبریز » در اینجا می نویسد : تاکنون سی و چهار جنگ رخ داده : شانزده جنگ با تفنگ تنها باز مانده با تفنگ و توپ هر دو .

روز شنبه ستارخان پیشدستی کرده دستور جنگ داد تا شام از سنگرها جنگ میرفت روز یکشنبه باز آرامش بود . روز دو شنبه دوازدهم مرداد ( ۵ رجب ) سواران بآرزوی تاراج از راه بازار بجنگ و فشار برخاستند . ولی حسینخان دلیرانه ایستادگی نمود و چند ساعت جنگ کرده همگی را پس راند . اینجوان باسربازوپای برهنه از سنگری بسنگری رفتی و هر کجا که کار سخت بودی خود بجنگ ایستادی .

در این روزها از یکسو آگاهی از داستان دلگداز ملا اما مویری به تبریز رسیده مایه اندوه آزادیخواهان گردید ، و ازیکسو مرده از فیروزی آزادیخواهان عثمانی و مشروطه شدن آنکشور آمده دلها را پر از شادی گردانید .

فردا سه شنبه دو ساعت از روز گذشته باز توپهای دولتی بنرش پرداخت . از اینسو نیز با توپ پاسخ دادند . تا پسین اینهنگامه برپا ولی تفنگ اندازی نمیشد . هنگام پسین دسته ای از سواران از کوچه حاجی میرزا جواز مجتهد باهنگ تاراج پیش آمدند و مجاهدان بجلوگیری پرداختند و جنگ سختی رویداده آواز تفنگها با غرش توپها توأم گردیده در شهر پیچید . پس ازدیری سواران ایستادگی نتوانسته باز گشتند . بنوشته « بلوای تبریز » امروز نوزده تن از سواران نابود شدند .

چهارشنبه همچنان توپ باران میکردند . گفتنی از دست یافتن نومید گردیده میخواهند شهر را با توپ ویرانه سازند . تا پسین این هنگامه برپا می بود و غرش توپها از هر سو شنیده میشد . هنگام پسین سواران و سربازان و تفنگچیان دوچی و سرخاب دست بهم داده از عالی قاپو و میدان توپخانه بتاخت سختی پرداختند . مجاهدان جلو گرفتند و جنگ بس سختی رفت . در این گیر و دار شاد روان میر هاشم خان بیاری مجاهدان رسید و کار جنگ بالا گرفت . پس از زمانی سواران شکست یافته روی برتاقتند و بیست تن کما بیش از ایشان نابود گردیدند .

قورخانه بسیاری که فرمانفرما از شهر همراه برده و در مراغه گزارده بود اینزمان

آن را بدوچی رسانیدند و گشایش در کار دولتیان پدید آمد، و این بود باز در جنگ پیش دستی میکردند. شب پنجشنبه از کسوجه مجتهد آواز جنگ و شلیک شنیده میشد و سواران همیخواستند خود را بی بازار رسانند و مجاهدان جلو میگریفتند. نیز در راسته کسوجه آن نزدیکیها سواران پیش آمده مجاهدان ایستادگی نموده جنگ می کردند و تا دو ساعت هنگامه بر پا بود تا از سواران چند کس کشته گردید و دیگران باز گشتند.

روز پنجشنبه همچنان توپهای دولتی بفرش پرداخته پس از دیری از اینسوی نیز بمباران آغاز شده تا غروب جنگ توپ بر پا بود. پسین امروز دسته‌ای از روستایبان اسبران و گبوی داوطلبانه نزد ستارخان آمده خواستار تفنگ شدند و در شمار مجاهدان جا گرفتند.

روز آدینه شانزدهم مرداد از یکساعت بظهر توپها غریبند گرفت تا غروب همچنان آتش میبارید.

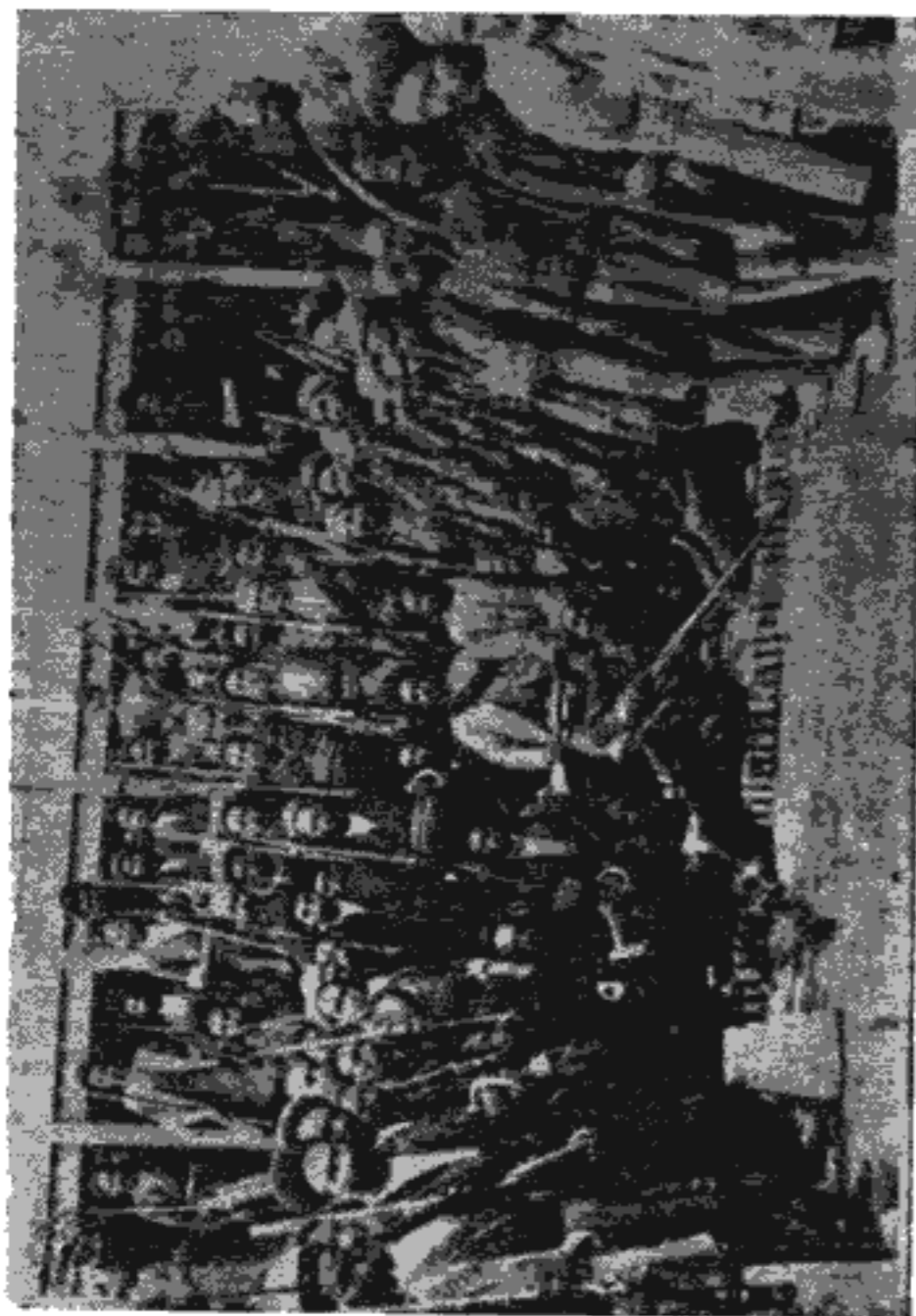
بدینسان گاهی جنگ و گاهی آرامش میبود. در این روزها پاره تلگرافهایی از تلگرافهایی که شجاع نظام و رحیمخان و دیگر اسلامیه نشینان، تهران برای شاه یا امیر بهادر فرستاده بودند بدست آزادیخواهان افتاده. بدینسان که نوشته های آنان را که با مهرهای خودشان

میبود از تلگرافخانه گرفتند، و چون سندهایی بشمار میرفت با دستور انجمن پیکره از آنها برداشتند و بمردم پراکندند. (۱) از این تلگرافها برخی را در بیشتر آورده ایم، و اینک سه تلگراف از مقتدرالدوله و میرهاشم و رحیمخان میآوریم:

### تلگراف مقتدرالدوله

« طهران - خاکبای مهر اعتلای اعلیحضرت قدر قدرت اقدس همایون، شاهنشاهی، ارواحنا فداه از نمک خوارگی و دولنخواهی دیگر طاقت طاق شده ناچار است که همه چیز را بی پرده بمرض رساند تبریز و اطراف بکلی خراب و تمام شد شجاع نظام، سفیه مرندی را قبله عالم ارواحنا فداه کاملاً می شناسد دو نفر عالم بیچاره را که از مقتضیات سیاسی و مملکت داری بی اطلاع اند آلت اجرای مقاصد فاسده و منافع شخصی، قرارداد آنچه بایست نشود کردند هزار مرتبه داد و فریاد کرده و از دامن حضرات گرفتیم، و حتی از نمایندگان دول خارجه التماس و تعلق کردم که نشستن حضرات آقایان در اسلامیه و دخالت و بسامور سیاسیه صحیح و وظیفه ایشان نیست عرایض غلامانه قبول، نیافت ده کرور بلکه متجاوز ضرر وارده داخله و غیره است دبروز که تلگراف رأفت،

(۱) اکنون بیشتر آن نوشته‌ها در دست نویسنده است. آن زمان به سید محمد تقی طباطبایی رییس انجمن سپرده شده و از خانواده او بمن رسیده. در آن تلگرافها دریای همه آنها بقارسی یا بفرانسه نوشته میشود. «بفرانسه ترجمه شده». دانسته نیست ترجمه را بنزد که می فرستاده اند. مراون گمان کرده که بنزد کونسول روس می فرستاده اند.



پ ۲۲۰

### ستارخان با پیرامونیان خود

« آمیز اعلیحضرت ظل اللهی ارواحنا فداه را فرستاده مراحم ملوکانه بهمه ابلاغ و غدغن کرده ام که بر حسب امر قدرت همایونی تفنگ اندازی موقوف شود تمام سوار و سرکرده‌ها قبول و اطاعت کرده غیر از شجاع نظام که شب اقلادو هزار تبر هوایی، از سر بام و توی منزل خود خالی کرده و تمام شهر را بوحشت انداخته و حتی گلوله هوایی، بمنزل خود سردار نصرت آمده بیایه دیوار خورده بنمک اعلیحضرت قبله عالم قسم است و هر گاه خانه و جان و اهل عیال غلام در راه خدمت دولتی و استقلال سلطنت برود ابداً»

### تلگراف رحیمخان

« طهران بعرض خاکپای اقدس مقدس اعلی ارواحنا فداء اقدامات دو روز قبل ،  
 « تمام اشرا رمحلات باتوپ و تفنگک بیکدفعه سر محله شتربان و سرخاب ازدحام و تامنازه ،  
 « های مجیدالملک یورش آورده منازها را غارت و بامهای آنجاها را سنگر کرده ،  
 « بودند از اینطرف سوار جلوگیری نموده بعد از زد و خورد زیاد دو نفر سرباز از اینطرف ،  
 « و پنج نفر هم از اشرا رمقتول بعلاوه زخمدار زیاد شکست شده فرار کردند فعلا دو روز ،  
 « است اشرا ر بکلی تا يك اندازه مغلوب و مضطرب بوده اند از غلام این دو روز را ،  
 « بعلت نبودن فشنگ اقدام و دنبال نشده اکثر سوار تفنگشان روسی فشنگشان بکلی ،  
 « تمام الان یکمدهد فشنگ روسی در همه سوار پیدا نمی شود غلام تاکنون آنچه از قوه ،  
 « به فعل آمده تحصیل و مصرف کرده حالا از هیچ جا ممکن ندارد حضرت اجل سپه - ،  
 « سالار اعظم مغایره کرده بودند از جنرال قونسولگری سی هزار فشنگ دریافت دارم ،  
 « ندادند مطلب جوابیه ایشان را که بغلام نوشته بود عیناً جهت اطلاع خاطر مقدس ،  
 « درج شده »

« در مسئله معهوده مثل اینکه چندین دفعه خواهش کرده اید و دوستدار جواب داده ام ،  
 « با دلیلی که در پیش خود دوستدار است از قبول آن معذورم و در قبول آن نتیجه خوبی ،  
 « نمیدانم در هر حال تکلیف خودتان است برای سواره اسباب مدافعه فراهم بیاورید ،  
 « غلام بعد از پاس مراتب را بحضرت آقای سپه سالار اعظم تلگرافاً عرض نموده هنوز ،  
 « جواب نرسیده حالا نمیدانم تکلیف غلام در خصوص فشنگ و حقوق سوار چه چیز ،  
 « است با این قحط و غلای شهر سوار بیچاره چه بکنند جسارت بعرض شد غلام ،  
 « رحیم چلبیانلو مهریار رحیم »

از این تلگرافها پیداست که چه رنجشهایی در میان سران دولتیان می بود که هر یکی  
 « از دیگری بد میگفته ، و هر یکی خود را کاردان ترمیشمارده . از تلگراف رحیمخان معنی  
 « مسئله معهوده ، بیکبار روشن میگردد . کونسولگری فشنگ بدولتیان میداده .  
 « چیزیکه هست در این بار نداده .

اینکه در این تلگرافها از بسی پولی و بی فشنگی مینالیده اند تا اندازه ای دروغ  
 « می بوده ، و چنین میخواستند که در برابر نا فیروزیها دستاویزی یاد کنند . نیز تا توانند  
 « پول و فشنگ بیشتر بدست آورند .

روزنامه حبل المتین کلکته نسخه تلگرافی را از محمد علی میرزا بر رحیمخان پراکنده  
 « گردانیده که روزنامه های شمس استانبول و انجمن تبریز نیز نوشتند . و آن تلگراف تاریخ  
 « ۹ جمادی الاخری ، را میدارد که باید گفت در روزهای نخست جنک فرستاده شده  
 « چیزیکه هست ما دلیل براستی آن تلگراف ندیده ایم ، و در میان تلگرافهایی که شاه با  
 « سروزیر یا دیگری در آن روزها برای رحیمخان فرستاده و اکنون در دست هاست ، این

« واهمه ندارد و قابل مذاکره نمیداند ولی خرابی و ویرانی مملکت از حد گذشت تمام ،  
 « این کارها محض جلب منفعت شخصی است که بدولت و رعیت خیانت مینماید باز بنمک ،  
 « مبارک یاد قسم میکند مخصوصاً سوء قصدی بجان غلام دارد که غفلتاً بوسیله ممکنه بسا ،  
 « قتل خانزاد آشوب دیگری علاوه بر انقلاب حاضر بیندازد انشاء الله بعد از چند روز ،  
 « دیگر که شاهزاده عین الدوله وارد میشود صدق عرایض غلام معلوم خواهد شد تصریحاً ،  
 « عرض مینمایم چه خانها و چه منازها و بازارها بتاراج رفته و می رود هر وقت عرض به ،  
 « آقایان کرده ام عوض اینکه عرایض مصلحانه را بمیزان عقل بسنجند و صلاح مملکت ،  
 « را در نظر بگیرند هزار گونه ناملایمات از خود آقایان و دیوانه مرندی شنیده ام روزی ،  
 « نیست که کاغذهای رسمی از نمایندگان دول خارجه نرسد ولی حضرات هیچ ملنفت این ،  
 « نکات نیستند کسی که با خیالات غلام همراه است سردار نصره و جناب آقا میرهاشم ،  
 « است استدعای غلامانسه دارم توجه عاجل فوری بفرمایید که مملکت زیاده از این ،  
 « ویران نشود . »

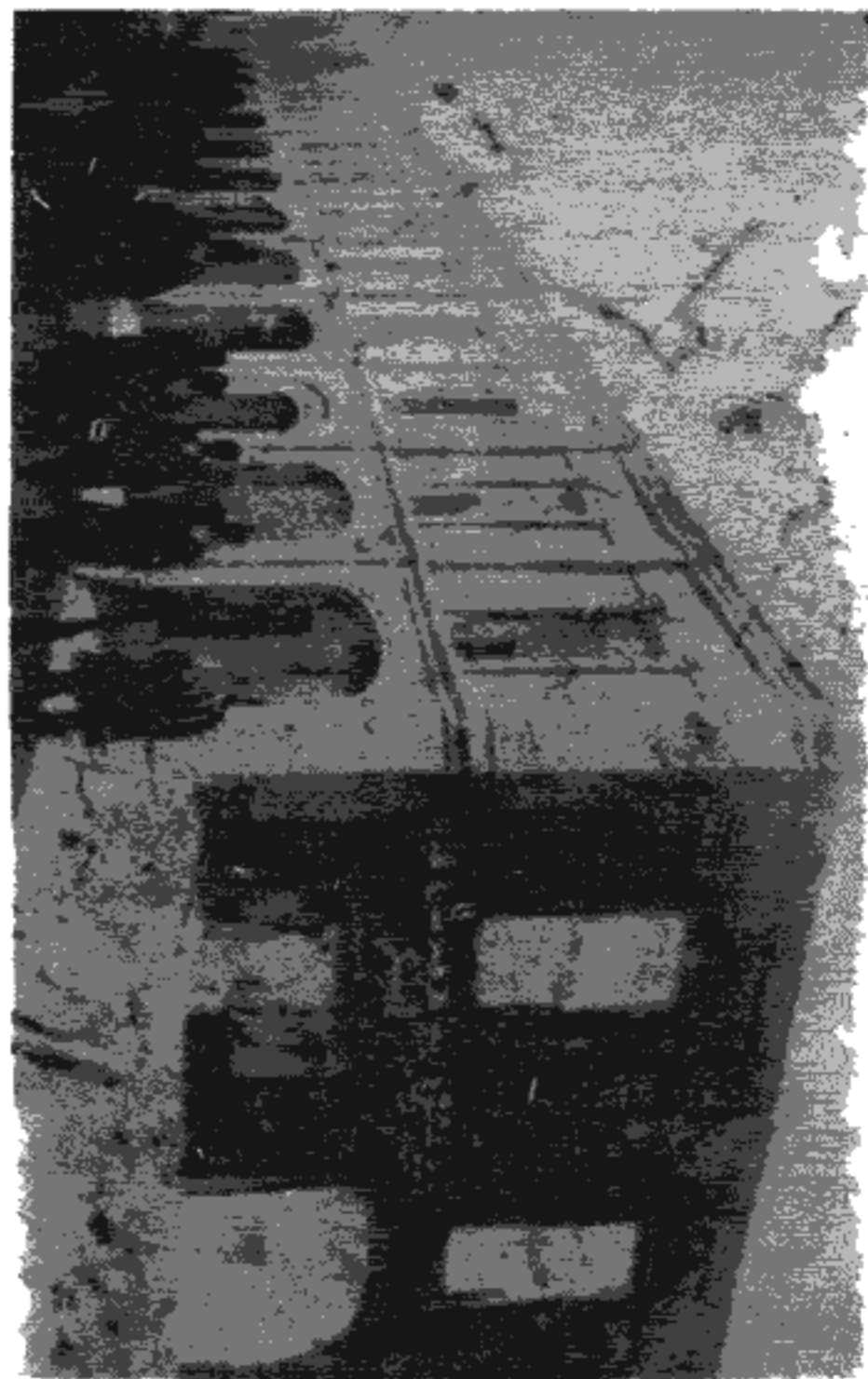
### تلگراف میرهاشم

« طهران- توسط جناب مستطاب اکرم اعظم آقای سپهسالار امیر جنگ دام اجلاله- ،  
 « العالی وضع شهر کما فی السابق اشرا ر از سنگرهای خودشان و ارک در تیر و توپ- ،  
 « اندازی کوتاهی ندارند از این طرف هم معارضه بمثل میشود باین وضع بی ترتیب ،  
 « گویا تصفیه امور امکان ندارد نه حاکم با کفایتی و نه وزیر لشکر بسا سیاستی از همه ،  
 « بدتر اطوار ناملایم این دو نفر آقایان میباشد که ابدأ از اعمال غرض و نفسانیت دست ،  
 « بر نمیدارند ساعتی نیست که فرقه ای از دوستان را مغرض نکنند هر کس بخیال خود اقدام ،  
 « میکند نه مصرف تنخواه معین است و نه ترتیبی در کار است احدی چه دوست چه دشمن ،  
 « جای امیدواری از ایشان ندارند تمامی استعداد معین حتی نان سوارها و عموم توقعات ،  
 « بعهدہ دعا گو افتاده اهالی سرخاب بکلی و اغلب ناس بواسطه حرکات ایشان از اسلامیه ،  
 « اعراض نموده خود دعا گو هم چندان تردد ندارم ولی از خارج مردم را بهر وسیله جمع ،  
 « و امیدوار مینماید تنخواه حواله شده را مال خود فرض کرده بطور دلخواه مصرف ،  
 « میکنند و بشئونات ایشان برخوردن هم اقتضا ندارد تا حال سه مرتبه رشته کار را بکلی ،  
 « جمع کرده تمامی امور تصفیه شده بود که بی کفایتی حکومت و اقدامات ناملایم آقایان ،  
 « مجدداً تغییر داد حالیه غیر از اینکه حاکم کافی با اردو بیکه در راه است برسند علاجی باین ،  
 « ترتیب بنظر نمیرسد لهذا اقامت دعا گو جز زحمت بی ثمر و خوندل اثری نخواهد داشت ،  
 « استدعا از درگاه عالم پناه آنکه مرخص فرمائید چند روزی با در نعمت آباد بدفع گلوله ،  
 « که در موضع موزی مانده بپردازد و یا آنکه عازم زیارت آستان مقدس بوده باشد . اقل ،  
 « هاشم الموسوی »



را نمی‌بینیم . اینست میدانیم راستست یا ساخته ، و بهر حال آنرا در پایین می‌آوریم :

« رحیمخان سردار نصرت دستورالعملهای شفاهی که وقت حرکت از طهران فرموده‌ایم ،  
 « البته فراموش نکرده . حالا هم دستورالعمل میدهم که در سرکوبی مخالفین دولت از ،  
 « هیچ اقدامی فروگذار ننما ، بقسمی با مخالفین دولت سلوک بنما که تا دیر بازاهاالی ،  
 « فراموش ننمایند از قتل و سزاهای عبرت‌آمیز و خرابی خانه ها و تاراج شهر فروگذار ،



۲۲۱ پ

مناره های مجیدالملک پس از تاراج یافتن و سوخته شدن

« ممکن که نزد احدی مسئول نیستی . همان وضعیکه (کولونل لیاکوف) در طهران کرد ،  
 « و البته شنیده سرمشق خود قرار ده . هر قدر زودتر شهر را امن نمودی و مخالفین دولت ،  
 « را بیشتر سرکوبی کردی زیاده . مورد مراحم ملوکانه ما خواهید بود . شرط و شروط ،  
 « مصالحت و تأمل یعنی چه ؟ رعیت باید نزد احکام دولت تسلیم محض باشد و مخالفین ،  
 « دولت باید با منتها سختی سزای عبرت نساک ببینند . مشورته با جنرال قونسول روس ،  
 « بنما زیست و تحصن را بهیچ مشمار .»

روزنامه انجمن که این تلگراف را در آخرهای شهریور ماه بدست آورده چاپ کرده در پای آن می‌نویسد :

« شایا دستورالعملهای شفاهی و تلگرافی عقیم ماند و نقشه لیاخوف در آذربایجان ،  
 « تطبیق نگردید .»

«خداکشتی آنجا که خواهد برد اگر ناخدا جامه بر تن درد»

آن تلگراف چه راست و چه دروغ ، این چند جمله که روزنامه انجمن در پاسخ آن نوشته شایسته است که در تاریخ جنبش مشروطه بازماند .

چنانکه دیدیم تبریزیان باین جنگ ناپیوسان و ناخواهان درآمدند .  
**سامانی که بکارها** زیرا ناگهان جنگ پیش آمد ، و در آن میان انجمن ایالتی بهم-  
**داده شد** خورد و مخبرالسلطنه از شهر بیرون رفت ، ستارخان و باقر خان تنها آن توانستند که جلو دولتیان را گیرند و خود را نکه دارند ،  
 و بدیگر کارها کسی نپرداخت ولی این زمان چون از یسکو مجاهدان به پایداری خود امیدمند گردیده و از یسکو از تهران آگاهی میرسید که محمد علی میرزا بسیج سپاه برای فرستادن باذربایجان می‌کند و از ما کو آگاهی میرسید که اقبال السلطنه آهنگ تبریز را میدارد ، و از اینها فهمیده میشد که جنگ بدرازی خواهد کشید ، از اینرو کسانی از سر- دستگان و دیگران گرد آمده باین شدند که سامانی بکارها دهند . هنگامیکه آن جنگهای سخت میان دولتیان با ستارخان و باقر خان میرفت اینان بکارهای خود می‌کوشیدند . چنانکه گفتیم نمایندگان انجمن بجان خود ترسیده هر یکی بجایی پناهند . سپس نیز لوتیان دوچی آمده انجمن را تاراج کردند و بیرقش را خوابانیدند . ستارخان از کارهای ارجداری که در آن روزهای گرفتاری کرد یکی این بود که بیرق دیگری بسیجیده با شکوه و نمایش بانجمن فرستاد که بالای درش افراشتند و حسین خان باغبان را با یکدسته از مجاهدان گزیده بنگهداری آن بیرق گماشت . این نشانی از ارج گزاری او بانجمن می- بود . در این روزها هم آرزو میداشت که دوباره انجمن برپا گردد و بکارها دیده بانی کند و چون نمایندگان بدانسان پراکنده بودند و این کار آنان گذشته از بدیش جز کناره جویی معنی نمیداشت ، این بود نمایندگان دیگری پا پیش نهاده انجمن را برپا گردانیده . چون در این هنگام برگزیدن (از روی دستور قانون) نشدی ، و آنکاه هر کسی

برگزیده شدن را نپذیرفتی ، ناچار کسانی خود خواستار گردیده نمایندگی را پذیرفتند ، که ما از آنها جز نامهای میرزا محمد تقی طباطبایی و حاجی مهدی آقا و سید حسینخان عدالت و میرزا اسمعیل نوبری را نمیدانیم . میرزا محمد تقی رئیس انجمن گردید .

برای پیشرفت کارها به پول نیاز میبود . مجاهدان تاکنون پول نمی گرفتند و این نشانی از مردانگی ایشانست که توانگر و بیچیز ، بی هیچ چشمداشتی آن جانفشانیها را می نمودند . ولی این همیشه نتوانستی بود و بایستی ، برای بیشتر آهاروزانه داده شود . از آنسو برای خریدن فشنگ و تفنگ و دررفتهای دیگر نیز نیاز پول می داشتند .

از اینرو کمیسیون بنام « کمیسیون اعانه » برپا گردانیدند که رسیدهها چاپ کرد ، و از روی دفتر و حساب از توانگران پول گرفتن پرداخت و برای مجاهدان (هرتنی روزانه چهار قران ) مزد نهاد . نیز در امیر خیز و خیابان نانوايي باز کرد که مجاهدان نان از آنجا گیرند .

در میان مجاهدان تاکنون فرماندهی و فرمانبری نمی بود ، و آنان با یکدیگر جز برادرانه راه نمیرفتند . آری کسانی در آن یکماه جنگ کاردانی و دلیری از خود نشان داده برتری بدیگران یافته بودند ، ولی نام برتری در میان نمی بود . در این هنگام هر گروهی را دسته دسته گردانیده بهر ده یا بیست تن يك فرماندهی (از همانان که در سایه دلیرها و کاردانیهای خود برتری یافته بودند) برگزیدند .

مجاهدان که از نخست می بودند خودشان تفنگ - از پنج تیر و ورندل و مانند آن - میداشتند و فشنگ نیز خودشان میخریدند . ولی چون در این روزها کسان دیگری با آنان می پیوستند و در جنگ همگامی می نمودند برای آنان در انبار ارك را باز کرده يك گونه تفنگی بیرون آوردند که « شاسپوه » نامیده می شد . مسیو شاسپو نامی در فرانسه در چهل و اند سال پیش ، این تفنگها را ساخته و چند سالی رواج میداشته تا جای خود را به گونه بهتری داده ، و گویا در همان هنگام برای ایران خریداری شده که در انبار میخواستید . اینها فشنگهای کاغذی میخورد و در برابر پنج تیرهای آلمانی و روسی کاری از آنها پیش نمی رفت . تفنگسازان تبریز کالیبر آنها را دیگر می گردانیدند که فشنگ ورندل میخورد . ولی از این نیز سود بسیاری دیده نمیشد ، و این تنها غیرتمندی مجاهدان میبود که کاری پیش می برد .

چون مجاهدان بفشنگ نیز نیاز میداشتند چند جایی را برگزیدند که هر کسبکه نیاز پیدا کرد فشنگهای تهی شده را بدهد و فشنگهای پر بگیرد ، و غدغن گردید که هیچ کس گلوله هوایی نیندازد .

نیز ستار خان غدغن کرد که مجاهدان بکسی چیرگی نکنند و کسی را نیازارند و از هیچ چا چیزی نگیرند .

نیز مجاهدان را بدستههایی بخشیدند که همیشه یکدسته در سنگرها باشند و دیگران

با سایش پردازند ، مگر هنگام جنگ که همگی بسنگرها شناهند .

نیز بهر کویی دروازهها ساخته بالای آن سنگرها پدید آوردند .

تبریز يك شهر بازرگانست و بازارهای بسیار و سراهای بزرگ پر از کالاهای بازرگانی می داشت ، و این بود سواران و سربازان همیشه در آرزوی دست یافتن با آنجا ، و تاراج کردن می بودند ، و هر زمان که فرصت می یافتند خود را با آنجا می رسانیدند . از اینرو مجاهدان در بازارها سنگر پدید آوردند ، که آن بخشبکه در دست اینان میبود آسوده بماند ، و ستارخان نگهداری بازارها را بحسین خان که این هنگام کم کم بنام میگردید ، سپرد و او پاشا بيك را با یکدسته بی بازار گماشت .



دستگاه آزادیخواهی که با آخرین پایگاه ناتوانی خود رسیده و از آنجا باز گشته بود ، روز بروز بتوانایی افزوده کارها بهتر میگردید بسیاری از کسانی که روهان کرده یا بکونسولخانهها پناهیده بودند بیرون آمده دوباره در کوشش همدستی می نمودند . مجاهدان روز بروز آزموده تر گردیده بدلیبری می افزودند . چنانکه دیدیم چون دولتیان توپ بکار بردند اینان نیز توپها از ارك بیرون آوردند و بکار گزارند ، و از میان آزادیخواهان توپچیان آزموده و کاردانی پیدا شد . یکی از آنان مهدیخان میبود که (ارمنی خوانده میشد ) و او یکی از آزادیخواهان با ارج بشمار میرفت . دیگری محمدخان توپچی امیر خیز میبود .

پ ۲۲۲

نایب محمد آقاي نجار (یکی از سرکردگان مجاهدان خیابان ) این پیکر در سالهای دیر تر برداشته شده و رخت تن او رخت

شهر بانست

مجاهدان قفقازی ( یا بهتر گویم « از قفقاز

آمده » ) که سردسته شان مشهدی حاجی می بود ، و در این جنگها دلیری و چابکی بسیار نشان میدادند گاهی بمب یا نارنجك نیز می ساختند ، و چون سواران و سربازان دولتی تا آن روز بمب ندیده بودند از آن بسیار می ترسیدند .

چنانکه دیدیم و سپس نیز خواهیم دید سرکردگان دولتی

**جنگهای سخت تر** که با تبریز می جنگیدند و کاری نمی توانستند ، از این

ناتوانی خود سخت خشمناک می بودند و از اینرو هر چند روزیکبار

نیروهای خود را بهم ریخته بکوشش و جانبازی بیشتری آماده گردیده بيك جنگ سختی

برمی خاستند و تا شام می کوشیدند ، ولی کاری نتوانسته باز می گردیدند و چند روزی با جنگهای سنگری بسربرده باز بیک جنگ سختی آماده می شدند . از اینرو جنگهای تبریز که یازده ماه کشیده در میان آنها روزهای برجسته ، و در میان اینها نیز روزهای برجسته تر هست ، و یکی از روز های برجسته تر روز شنبه هفدهم مرداد ( ۱۰ رجب ) میباشد که اینک داستانش را می نویسیم :

در اینروزها بدولتیان از یکسو قورخانه از مراغه آورده ، و از یکسو نصرالله پورتچی با چند صد تن از سواران جنگ آزموده شاهسون بیابوری آمده بود ، از اینرو بار دیگر بتکان آمده باین شدند که بیک تاخت میداندار تروسخت تری بامیرخیز برخیزند ، و بیشتر از آنچه تاکنون کوشیده بودند بکوشند . تا ستارخان را از میان بردارند ، و برای اینکار شنبه هفدهم مرداد را برگزیدند .

شب شنبه آرامش بود و بامدادان همه سرکردگان از رحیمخان و شجاع نظام و حاجی موسی خان مرندی و علیخان هجوانی و ضرغام و نصرالله خان پورتچی و دیگران پیروان خود را آماده گردانیده ، از روی نقشه ای که کشیده بودند نخست یکدسته را بخیاپان فرستادند که با اینجا جنگ کنند و نگزارند بافرخان بیابوری بیاید ، و بازمانده را بسرامیر خیز روانه کردند ، حاجی و یجویه ای این جنگ را بکشادگی نوشته و نامه های کوچه ها و بازارچه ها را نیز یاد کرده ، و چون بیشتر آن کوچه ها و بازارچه ها اکنون در تبریز پایدار است ، من همان نوشته های او را با اندک کوتاهی آورده . برخی جمله ها نیز از خود می افزایم :

شش هفت هزار تن از سواران جنگ آموخته و از مردان تناور و بلند بالا هر گروهی از راه دیگری رو بسوی امیر خیز و جایگاه ستارخان آورده بیکبار شلیک آغاز کردند ، چنانکه گفته ایم در این جنگها دیوار ها را می شکافتند و از خانه های بخانه های گذشته پیش می رفتند ، و این بود هر دسته ای کلنگچپانی برای سوراخ کردن دیوار همراه می داشتند و چون خانه هایی که در جنگ گاه نهاده بیشتر اهی می بود این کار را باسانی میتوانستند . اینان تامی توانند پیش میروند و توپها می غرد و آواز آنها در سراسر شهر پیچیده و هر کسی از دور و نزدیک می داند که جنگ سختی برخاسته است . دولتیان میخواهند که سواران دسته ای از جلو انجمن حقیقت ( جایگاه ستارخان ) و دسته دیگری از دست راست آن ، و دسته سومی از دست چپ در آیند که از سه سو گرد آنرا گیرند ، و راهها را بسته نگزارند کسی بیاری برسد . اینست از همه راهها پیش می روند و با همه سنگرها جنگ میکنند . ولی در آن میان یکدسته انبوهی سواره و سرباز قره داغی بسرکردگی ضرغام و یکدسته از تفنگچپان خود دوچی بهمراهی کاظم خان و نایب حسن ( از لوتیان بنام دوچی ) آهنگ دروازه استانبول که دست راست سنگر های ستارخان بود کرده دو سنگر را در سر راه خود از میان برداشتند . از آنسوی سواران پورتچی که در این جنگ پیشاهنگ می بودند از راه دیگری به پیشرفت پرداخته خود را ببازارچه استانبول رسانیدند ، و از

هر سوی سوراخ باز کرده بشلیک پرداختند . توپهای را نیز با خود آورده در آن نزدیکی بکار گزاردند . مجاهدان که در این سنگرها می بودند ناگهان دشمن را نزدیک خود یافتند با آنکه بیست و پنج تن بیش نمی بودند خود را نیاخته ایستادگی نمودند و بجلو دروازه شتافته به تیراندازی پرداختند . ستارخان که از این غوغا خم با برو نیاورده شیردلانه می کوشید دستور داد توپ را از میدان اسب فروشان بجلودروازه کشیده بشلیک پرداختند . سواران که آزموده جنگ می بودند دود و تاریکی را فرصت شماره هر چه پیشتر آمدند و بیکبار شلیک کرده تیر را همچون تگرگ بر سر مجاهدان بارانیدند و ناگهان از کچیز خانه ای سوراخ باز کرده پشت سر مجاهدان را نیز گرفتند و از هر سو میدان را بر ایشان تنگ گردانیدند . مجاهدان ایستادگی نتوانسته توپ را گزارده رو بگریز آوردند . مگر دوجوان از مردم و یجویه یکی ستار و دیگری عباس که نگرینتند و توپ را سنگر گرفته بزد و خرد پرداختند . ستار گلوله خورده از پا افتاد ولی عباس بکتنه ایستادگی کرده و چون فشنگش نماند دست بخنجر برده با سواران در آویخت ولی رهایی نتوانسته دستگیر گردید . سواران بتوپ دست یافته شادی کفان بدوچی کشیدند و آن را فیروزی بزرگی شماردند . نیز ببازارچه استانبول آتش زده سوزانیدند . چون بدینسان چیره شدند همه کاروانسراهای آنجا را فرا گرفته یکسره با انجمن حقیقت بجنگ پرداختند . و از آنسوی دسته های دیگر از سواران قره داغ و مرند و از دیگران که از چند کوچه پیش آمده و

بالا دست انجمن را گرفته و همچنین دسته هایی که از روبرو پیش آمده بودند همگی بیکبار آتش فشانی می کردند و بهر دم چندین هزار گلوله بر سر انجمن می بارانیدند . آواز گلوله ها بهم در آمیخته تو گویی کوهی از جا کنده می شد در همان زمان توپها نیز خاموش نه نشسته باغرشهای بیایی لرزه بدلا می انداخت . گاهی نیز بمبئی ترکیده با آوای خارا شکاف دیوار ها و خانه ها را شکاف میداد . هنگامه بزرگی می بود سرکردگان بیکمان بودند که کار را یکسره خواهند کرد و آخرین زور خود را می زدند . در چنین هنگامی ستارخان بیش از دوازده تن بر سر خود نداشته با اینحال خم با برو نیاورده مردانه می کوشید و پاسخ گلوله ها را داده فرصت پیش آمدن بدشمن نمی داد . امروز یکی از روزهایی بود که دلیری بی اندازه از ستارخان پدید آمد . این کار هر کس نیست که بدانسان دشمنان گردش را گیرند ، و او خود را نبازد و گامی پس نگزارد .



پ ۲۲۳

غلامخان اهرانی ( یکی از سر دستگان مجاهدان )

این بیکره در سالهای دیرتر برداشته شده و رخت تن او رخت شهر بان است

دوست و دشمن کار را نزدیک ببایان می پنداشتند ، و امیر خیزیان از ترس خانه های خود را گزارد دست بچکان خود را گرفته از میان آتش بیرون می شتافتند . از آنسوی در کویهای نزدیک که از آواز توپ و تفنگ سختی کار بیشتر پی برده بودند ، از خانه های خود بیرون ریخته در سرکوچه ها گرد آمده با دلهای پر از ترس و بیم نتیجه را می پیوسیدند .

حاجی محمد باقر نویسنده «بلوای تبریز» که بجنگگاه نزدیک و در آنروز از خانه بیرون می بوده ، چون داستان شکست مجاهدان و برده شدن توپ را می نویسد چنین می گوید : «من با چند تن در سر و بجویه ایستاده بودیم . مرد و زن کوچک و بزرگ که از جنگ گاه گریخته ، شتابان و نالان رو بسوی و بجویه آورده بودند گروه بگروه میرسیدند . در اینمیان مجاهدان که از چنگال مرگ رسته بودند فرا رسیدند . سرور و ایشان از گرد و دود ناپدیدار می بود . دلداریشان دادیم . از کشته شدن ستار و از دستگیر افتادن عباس بسیار دلسوخته می بودند و افسوسها می خوردند ، می گوید : در این هنگام جنگ هر چه سخت تر گردیده بود و با آنکه دوری ما از آنجا بیش از هزار گام می بود گلوله ها پیاپی از بالاسرما می گذشت .

سواران دم دروازه استانبول هشت کاروانسرای بزرگ را بدست آورده و سنگر گرفته گلوله پسر سنگر های ستارخان می باریدند . از آنسوی دسته های دیگری از چند کوچه دیگر پیش رفته و خود را بکوچه بزرگ امیر خیز که جایگاه ستارخان در آنجا می بود رسانیده از کاروانسرا و مسجد به تیراندازی پرداختند .

بدینسان پیرامون ستارخان گرفته شد . ولی او همچنان می ایستاد و خود را نکه - می داشت . در این هنگام تنگی بود که ناگهان حسینخان باغبان با دسته خود بیاری رسید ، و از آنسوی مجاهدان و بجویه که از دروازه استانبول گریخته بودند با یکدسته دیگری دوباره آمدند .

حسینخان که نگهبان سنگرهای بازار می بود ، گویا ستارخان با تلفون با او آگاهی داده بود که در چنین هنگام نیازی با مهدی محمد علی خان و دیگران بیاری رسیدند . چون گرد ستارخان گرفته شده بود اینان پشت سر سواران جایی را سنگر گرفته از آنجا به تیراندازی پرداختند ، و بدینسان جنگ هر چه سختتر و میدان آن هر چه پهناورتر گردید . مهدی محمد علیخان می گوید :

« در بازار جنگ چندان سخت نبود . ستارخان تلفون کرد سنگرها را استوار گردانیده بیاری امیر خیز شتافتیم . هنگامی رسیدیم که سواران یورتچی دروازه استانبول را گرفته و توپ را نیز برده و از آن سوی سواران مرند و قره داغ و دیگران تا دم دیوار انجمن حقیقت رسیده بودند . تا آن روز دولتبان این اندازه پیشرفت نکرده بودند . ما از سمت بازار که رسیدیم دم کوچه قره چیلر دسته ای تفنگچی ایستاده ولی همگی خود را باخته

بودند . حسینخان بی آنکه در جایی بایستد پیش میرفت تا دم کاروان سرایی رسید . از آنجا نکذاشتیم جلوتر برود ، و در زمان دیوار کاروان سرا را شکافته بدرون رفتیم . از این کار ما تفنگچیان دل پیدا کرده آنان هم پیش آمدند و جنگ سختی کردیم . نیم ساعت نکشید که دروازه استانبول را گرفتیم . سواران یورتچی که در کاروانسراها میبودند به تنگنا افتادند ما خود را بروی پل رسانیدیم سوار و سرباز که آن کوچه ها را گرفته بودند رو بگریز آوردند . یورتچیان که در تنگنا میبودند از درون کاروانسراها لابه آغاز نموده سوگندهای خنده آور می دادند . زیرا چون ما را بایی شنیده بودند چنین سوگند میدادند : « شما را بحضرت خودتان » . ما نساچار شدیم در آن گیر و دار مسلمانان خود را با آنان باز نماییم . این زمان بدلگرمی بیشتر لابه میگردند و پیمان می - نهادند که بار دیگر بجنگ نیایند - این بود راه دادیم و دوستان تن بیرون رفتند . ما نیز از اینسوی آسوده گردیده بسوی امیر خیز پرداختیم و این هنگام از خیابان نیز بیاری رسیدند و تا غروب آفتاب جنگ می کردیم تا همه دولتبان را از امیر خیز پس رانندیم بلکه چند سنگری هم از ایشان ویران کردیم .

چنانکه گفتیم امروز دسته هایی نیز بخوابان و نوبر هجوم برده بودند و از آنسوی نیز جنگ بر پا می بود تا هنگام پسین خاموش گردید .

بنوشته «بلوای تبریز» امروز ده ساعت درست جنگ بر پا بود . بیست تن کما بیش از مجاهدان و هفتاد تن از دولتبان کشته گردیدند . عباس را که گفتیم دستگیر کردند در بوچی سر بریدند . بازارچه استانبول سراسر سوخته صدکان کما بیش از میان رفت . نیز خانه هایی در امیر خیز تاراج یافت . از کسانی که امروز دلوری کردند و در «بلوای تبریز» نامهای ایشان را می برد مهدی سیف الله و کربلایی عبدالملی و مهدی حسین و حاج حمدالله از کور در لویان بودند . کور در لویان درو بجویه می نشینند و بیشتر مردان دلبری هستند ، و چون مجاهدان که در دروازه استانبول شکست خورده بگریختند کور در لومی بودند اینان همگی را برگردانیده خودشان نیز با آنان پیوستند و بخونخواهی عباس و ستار جانفشانیها کردند ، و از امروز دسته دیگری از آنان تفنگ برداشته بمجاهدان پیوستند .

شب یکشنبه مجاهدان بروی ویرانه های بازارچه استانبول دیده بانی میکردند . از سوی امیر خیز خاموشی می بود و آوازی شنیده نمی شد . ولی از سوی خیابان و نوبر از سنگرها آواز تفنگ بر میخواست .

روز یکشنبه سرکردگان بار دیگر بجنگ برخاسته هنگامه دیروزی را تازه گردانیدند . در این یکماه و نیم و بیشتر که رحیمخان و شجاع نظام و خرغام و حاجی موسی خان که هر یکی سرکرده بنام می بود با تبریز جنگیده کاری از پیش نمی بردند محمد - علی میرزا پسای تلگرافهای نکوهش بنام ایشان می فرستاد و این روزها چون آمدن

عین‌الدوله از راه دریا و اردبیل نزدیک شده و سپهدار نیز با لشکری از تهران میرسید، این سرکردگان می‌ترسیدند اگر کار تبریز با دست عین‌الدوله یا سپهدار به پایان رسد آنان سر فرازی یافته و اینان همیشه بد نام باشند، و دیدیم که مشیرالسلطنه در تلگراف خود بر حیمخان همین‌را می‌نوشت، از اینرو دست بهم داده و خواب و خور بر خود حرام



پ ۲۲۴

این پیکره نشان میدهد ستارخان را با پیرامونیان خویش (آندو تن که در جلو نشسته اند یکی فرج آقاودیکری نقیوسف)

ساخته می‌خواستند از هر راهی باشد پیش از رسیدن عین‌الدوله و سپهدار به شهر دست یابند و چون پیش از همه ستارخان را مایه شورش می‌شناختند بیش از همه با او می‌پرداختند و اینست با همه خستگی از جنگ دیروزی امروز را نیز بجنگ برخاستند.

امروز نیز سواره و سرباز را بچند دسته کرده از راههای بسیار بسوی امیرخیز پیش رفتند تا انجمن حقیقت را گرد فرو گیرند و يك توپ را نیز همراه بردند. در آغاز تاخت شلیک نمی‌کردند ولی چون پیش رفتند بشلیک پرداختند، و نخست توپی بمسجد ابریلو که یکی از سنگرهای مجاهدان بود بستند. گلوله توپ در مسجد ترکید. مجاهدان تاب ایستادن نیاوردند، و چون از آنجا بیرون آمدند دسته‌ای از سواران که بستر خشک رودخانه را گرفته و آمده بودند، آنرا سنگر گرفتند. در این هنگام جنگ با سختی آغاز شده سواران و سربازان که از هر سوی پیش آمده و خود را تا نزدیکی انجمن رسانیده بودند همگی بشلیک پرداختند و توپها غریب‌ن گردیدند. ستارخان دستور داد بسا توپ دیوار مسجد را از پشت بشکافتند و مجاهدان به گلوله باران پرداخته دسته‌ای از سواران را در آنجا از پا انداختند. امروز از سوی منازعه‌های مجیدالملک و عالی قاپو و از بالای خیابان نیز جنگ پیش میرفت و از هر گوشه آوای تفنگ و غرش توپ بر می‌خاست. ولی سخت‌ترین جنگ در امیر خیز روی میداد و دولتیان امیدوار می‌بودند اگر دیروز توپ ستارخان را گرفته‌اند امروز خود او را گرفته یا خواهند کشت. این بود از سه‌سو گرد انجمن حقیقت را گرفته با سختی جنگ می‌کردند و با آنکه از سوار و سرباز بی‌پای کشته میشد پروا نمی‌نمودند. امروز نیز چند بمبی ترکید در هر بار کسانی را از دولتیان نابود ساخت. امروز هم حیمخان با دسته خود بیاری ستارخان شافت و دلیرانه از پل گذشته در کوچه توتلوخ خانه‌ای را سنگر نموده پشت سر سواران را گرفت و گزند بسیاری بایشان رسانید. تا غروب گبرودار برپا بود تا سواران شکست یافته بجای خویش باز گشتند.

اما در خیابان مرد - حیمخان بادسته انبوهی از سواره با يك توپ از بالای خیابان پیش رفتند. تا پسین جنگ سختی برپا می‌بود تا حیمخان نومید گشته باز گردید. همچنان از دروازه باغ‌میشه بسوی عالی قاپو میدان کارزار گرم می‌بود و در اینجا نیز کاری از پیش نرفته دولتیان تهیدست باز گردیدند. امروز در این جنگ میرهاشم خان خیابانی و مشهدی محمد صادق چرندابی بادسته‌های خود دلیری بسیار نمودند.

بنوشته بلوای تبریز امروز تادویست و چهل و دو کس از دولتیان نابود گردید. ولی از مجاهدان شش تن کشته و پنج تن زخمی شد.

این دو جنگ نتیجه آنرا داد که از یکسو دولتیان بنا توانی خود پی برده، این دانستند که باید رسیدن عین‌الدوله و سپهدار را بیوسند. از یکسو نیز مجاهدان اندازه نیروی خود را دانسته باستواری دل افزودند، و همین ایستادگی دو روزه بسیاری را واداشت

که تفنگ بگیرند و بمجاهدان پیوندند .

شب دوشنبه دوساعت از شب گذشته بیکبار از همه کوبهای مشروطه خواه آواز اذان برخاست . از سرخیابان تا آخر لکه دیزج و حکماوار که یکفرسنگ و نیم راهست کمتر خانه ای بود که يك يادوكس بانك الله اكبر بلند نمی گردانید . کمتر زمانی اذان باین فراوانی در شهری شنیده شده .

این کار برای آن بود که هواداران دولت که مشروطه خواهان را بایی میخواندند در این راه پافشاری می نمودند و باین بدنامی سواران و سربازان را بتاراج شهر دلیر و بخون مردم تشنه می گردانیدند . کسانی چنین اندیشیدند که مردم را بگفتن اذان وادارند و بدینسان دامن شهر را از لکه بدنامی پاک گردانند . ولی این شگفت که اذان نابهنگام را برگزیدند . از امشب تا دیر زمانی همه شبها این کار را می کردند .

از روز دوشنبه نوزدهم مرداد ( ۱۲ رجب ) تا یک هفته روزها آرامش **کشته شدن نایب محمد اهرابی** بود ، و تنها یکی دوبار شبانه اندک جنگی رخ داد : در این روزها سرکردگان دولتی از فیروزی خود نومید گردیده و دست از جنگ کشیده رسیدن عین الدوله را که تا اردبیل آمده بود ، می بیوسیدند . از آنسو نمایندگان از سوی عین الدوله ، از اردبیل آمده با ستارخان و پیشروان آزادی گفتگو میکردند .

بدینسان یک هفته گذشت . ولسی روز دوشنبه بیست و ششم مرداد ( ۱۹ رجب ) يك داستان نابیوسیده ای برخاست ، و آن زد و خورد با نایب محمد اهرابی و کشته شدن او با برادرش می بود .

چنانکه در جای دیگری هم گفته ایم لوتیان در تبریز فراوان ، و اینان که گردن از یوغ بیداد پیچیده بازور از جان گذشتگی زندگانی آزادی برای خود می بسیجیدندی ، کسانی از ایشان بمردم آزاری گراییده از توانگران پول خواستندی و به نا توانان چیرگی کردند ، و در کوچه و برزن بیدمستی برخاسته دست نامردی بسوی زنان دراز می ساختندی ، و اینان بدنام و بی ارج می بودند . ولی کسانی نه تنها آزاری بمردم نرسانیدندی ، به ایشان نگهداری هم کردند ، و دست بیدادگری فرایشان از زنان برتافتندی ، و بزنان پشتیبانی نمودندی ، و دزدان و دغلاکاران را دست بستندی ، و اینان نیکو نام و ارجمند می بودند .

یکی از نیکنامان در آغاز مشروطه و پیش از آن نایب محمد اهرابی می بود . این مرد با همه چیرگی در کوی اهراب و لیلوا و چرنداب و آن پیرامونها جز نیکی بمردم کوی و نگهداری از آنان دریغ گفتی . برادرش نایب علی که او نیز لوتی و جوان دلیری می بود پاره بدبها میداشت . ولی مردم از بدی او نیز چشم می پوشیدندی .

چون مشروطه آغاز شد و سپس میانه دوچی و سرخاب با دیگر کوبها دو تیرگی

برخاست و لوتیان هر یکی بسوی گراییدند نایب محمد بهیچ سوی نگراییده بر کنار ایستاد . ولی چون داستان اسلامیه پیش آمد نایب محمد بنام دینداری و هواداری از مجتهد و دیگران با آزادیخواهان روی خوشی نشان نمیداد و کوی اهراب را دروازه نهاده و استوار گردانیده دم از خود سری میزد ، و کسی را از آن کوی نمیگذاشت بمجاهدان پیوندد : کسانی که پیوسته بودند از ترس او نمیبارسند بخانه های خود بروند . سپس چون کمیسیون اعانه بر پا گردیده از توانگران پول میطلبیدند بسیاری از اینان با اهراب پناهندند و به پشتیبانی نایب محمد از پرداخت اعانه باز ایستادند و تفنگدارانی که برای گرفتن اعانه با اهراب میرفتند . کسان نایب محمد آنانرا گرفته بند میکردند . کم کم کار اهراب بالا گرفته از بدخواهان مشروطه در آنجا گرد آمدند . ستارخان با نایب محمد دوستی میداشت و در این هنگام نمیخواست با او در دیگر باشد و بارها کسی را فرستاده از او خواستار می شد رفتار خود را دیگر گرداند . مهدی محمد علیخان میگوید : یکبار من با حاجی محمد میراب رفته از ستارخان پیام رسانیدیم ولی سودی نپخشید و نایب محمد و برادرش روز بروز بگردنکشی افزوده رفتار بدتری پیش گرفتند . چنانکه از ترس ایشان مجاهدانی که از اهراب می بودند بخانه های خود رفتن نمیتوانستند مهدی هاشم حراچی که سرسته مجاهدان آنجا می بود او را با پرسش گرفته آزار کردند . در این میان گفته شد نایب محمد «فتواء» های علمای نجف را پاره کرده و دور انداخته . کوتاه سخن اهراب مایه ترسی برای آزادیخواهان گردید و این هنگام بیم آن میرفت که دولتیان از بیرون شهر با آنجا راه یافته توپ و تفنگ فرستاده دوچی دیگری از اهراب پدید آورند . از آن سوی کله شکیب مجاهدان لیلوا و چرنداب و کوچه باغ و مجاهدان خود اهراب لیریز گردیده پیش از آن آزار نایب محمد و برادرش را بر نمی تافتند . این بود ستارخان با همه دوستی با ایشان ناچار گردید جلو نگیرد و مجاهدان را از کار خود باز ندارد ، و اینان نقشه کار را کشیده شب دو شنبه دسته ای از مجاهدان با اهراب رفته بامدادان دروازه آنجا را بروی دیگران باز کردند . از اینسو حسین خان باغبان و مهدی محمد علیخان و اسد آفاشنکی ، هر یکی با چند تن از تفنگداران از سوی گورستان گچیل و از دیگر سو پیرامون خانه نایب محمد را گرفتند . نایب محمد در گرما به میبوده ، همینکه داستان را شنید بیرون آمده همراه برادرش نایب علی و با تفنگدارانی که میداشتند از خانه خودشان و از بالای دروازه بجنگ و ایستادگی پرداختند . ولی دو ساعت بیشتر نکشید که خود را در تنگنا دیده ناچار شدند بگریزند ، نایب محمد را در خود اهراب با چند زخم بکشتند . نایب علی تا کوچه باغ گریخته میخواست خود را بقرا ملک برساند در آنجا مجاهدان رسیده از پا انداختند . خانه نایب محمد را آتش زدند . ولی همینکه کار به پایان رسید ستارخان چارچی فرستاده بمجاهدان سخت سپرد که بهیچ کسی آزار نرسانند .

با آن نیکنامی که نایب محمد میداشت بیشتر مردم بکشته شدن او افسوس خوردند .

ولی از آنسو او بیزیان نتوانستی بود . يك چیز دیگری که مایه خرسندی میگردید این بود که جنگ بزودی پایان یافت ، و جز خود آن دو تن کشته نگردید . پس از پایان کار نیز بهیچ کس آزاری نرسانیدند بلکه دسته‌ای از جوانان آنجا خود بمجاهدان پیوستند